

بمناسبت سومین سالگرد هجرت و شهادت

دکتر شریعتی

شهید دوباره

* مجموعه مقالات * از: دکتر کاظم سامی

دفتر انتشارات و تبلیغات جاما



بمناسبت سومین سالگرد هجرت و شهادت

دکتر شریعتی

شهید دوباره



مجموعه مقالات از: دکتر کاظم سامی

کتابخانه و مرکز تحقیقات و انتشارات اسلامی

شریعت تا جہاد

در لغت و تطبیق



■ دکتر شریعتی شهید دوباره

■ ناشر: دفتر انتشارات و تالیفات جاما

فهرست مطالب

مقاله اول
 ۴ انتخاب شهادت

مقاله دوم
 ۹ چه باید کرد؟ جهاد

مقاله سوم
 ۱۲ سیمائی از دکتر علی شریعتی

مقاله چهارم
 ۲۰ رنسانس اسلامی از سید جمال تا شریعتی

مقاله پنجم
 ۴۳ دکتر شریعتی - شهید دوباره

مقاله ششم
 ۵۵ دکتر شریعتی در مکتب

انتخاب شهادت

دکتر سامی در سومین روز شهادت دکتر شریعتی
در منزل شهید چنین آغاز کرد :

(بنام خدا)

در مزار آباد شهر بی تپش وای جفدی هم نمی آید بگوش
دردمندان بی خروش و بی فغان خشمناگان بی فغان و بی خروش
مشت‌های آسمانگوب قوی واشدند و گونه‌گون ، رسوا شدند
در مزار آباد شهر بی تپش دارها برچیده خون‌ها تشنه‌اند
جای خشم و کین و عصیان‌بوته‌ها پشکبن‌های پلیدی رسته‌اند
... خشمگین ما بی شرف‌ها مانده‌ایم .

اکنون زمان منتظر یک تن است ، همه چیز در انتظار یک فرد
است ، فردی که تجسم همه ارزشهایی است که دارد نابود می‌شود و مجسمه
همه ایدئال‌هایی است که بی‌باور و بی‌حاشی مانده ، و مظهر عقیده و
ایمانی است که بهترین پاسدارانش بخدمت دشمن رفت‌اند .

آری ، اکنون در انتظار این است که یک مرد چه می‌کند ؟

گاه در تاریخ این چنین پیش می‌آید و اکنون این چنین پیش آمده
است .

و این کلام او است که در شش سال قبل در شامگاه یک روز بزرگ -

عاشورا - و در آغاز یک سخن بس شورانگیز در باره شهادت گفته شد . و
امروز در رثاء او کلامی زیباتر ، گویاتر و درست تر از کلام خود او
نمی‌یابیم .

گوش کنید .

" گاه در تاریخ این چنین پیش می‌آید . و اکنون نیز این چنین
پیش آمده است : سال شصت هجری است . پنجاه سال از مرگ پیامبر
آزادی و عدالت و مردم گذشته است ، عصری پیش آمده است که در آن
همه چیز سقوط می‌کند - همه ثمرات انقلاب تباه می‌شود و یاس تنها ایمان
استوار خلق می‌گردد - "

و من اکنون از خودم و از شما و از همه می‌پرسم که آیا تصویری
موجزتر و بهتر از این میتوان برای آن سال و برای این سال ، برای آن
زمان و برای این زمان و برای هر زمان یافت - آنقدر درست که می‌تواند یک
قاعده باشد نه برای سال شصت هجری که برای سال ۱۳۹۷ هجری هم . و
نه پنجاه سال بعد از مرگ پیغمبر که چهارده قرن بعد از مرگ پیامبر و نه در
عاشورای حسین که در عاشورای " علی " هم !

گوش کنید باز هم کلام اوست :

" آری ، در روزگار سیاهی که اشرافیت جاهلی جان دوباره
می‌گیرد ، و " زور جامه زیبای تقوی و تقدس میبوشد " و آرزوی آزادی و
برابری که اسلام در دل‌های قربانیان زور و زر برانگیخته برد ، فرو
می‌برد و " جاهلیت قومی " میراث خوار " انقلاب انسانی " می‌شود و
" کتاب راستی " بر سر نیزهای فریب بالا می‌رود و از حلقوم مناره‌های
مساجد ، " اذان شرک " به گوش‌ها میرسد و گوساله زرین سامری بانگ توحید
بر می‌دارد و بر سنت ابراهیم ، نمرود تکیه می‌زند و قیصر ، عمامه پیامبر
خدا بر سر می‌نهد و جلاد ، شمشیر جهاد بر دست می‌گیرد و ایمان "
داروی خواب " و آلت کفر می‌گردد و رنج مجاهدان ، همه برباد می‌رود و
برای منافقان ، گنج باد آورده می‌آورد ، و جهاد قتل عام ، و زکات
غارت عوام ، و نماز فریب عوام و توحید نقاب شرکت و اسلام زنجیر

تسلیم و سنت پایگاه حکومت ، و قرآن ابزار جهل ، و روایت آلت جعل ، و شلاق ها دوباره بر کردها فرود می آید و ملت ها دوباره به اسارت پیش کشیده می شوند و آزادی باز به بند همیشگی گرفتار می شود و اندیشه به زندان دبرین خفقان و سکوت افکنده می شود و توده ها تسلیم و آزادگان اسیر و روبهان گرمبوی و گرگان سیر و زبانها ، یا فروخته به زر - یا فرو بسته به زور و یا بریده به تیغ . و اصحاب ، فضیلت هائی را که از دوره ایمان و جهاد کسب کرده بودند و در انقلاب ، بهائی گران بافته بودند ، ارزان فروخته اند و افتخارات گذشته را با ولایت شهری مبادله کرده اند و یا از خطر فتنه گریخته و بار سنگین مسئولیت از دوش افکنده به زاویه امن عزلت و فراغت پاک ریاضت خزیده و سلامت و عافیت خویش را ، در ازای سکوت بر ظلم و رضای بر کفر آبرومندان باز خریدند و یا در صحرای ربذه و چمنزار عذرا نابود شده اند و اکنون دین و دنیا بر مراد کفر و جور می گردد و شمشیرها شکسته و حلقوم ها بریده و "دارها بر چیده ، و خونها شستند " و موج های انقلاب و فریادهای اعتراض و شعله های عصیان فرو برده اند و همه جوشها و خروشها فرو نشسته اند و "برمزار آباد شهیدان" و "قبرستان سرد و ساکت زندگان" و شب سیاه هراس و خفقان سایه افکنده و بر ویرانه های ایمان و امید مسلمانان "وای جفدی هم نمی آید بگوش" ، "جاهلیت جدید" سیاه تر و وحشی تر و سنگین تر از "جاهلیت قدیم" و دشمن اکنون هوشیارتر و چیره تر و پخته تر از پیش و در میان مردم آگاه ، تجربه ها همه تلخ و نمره همه قیام ها ، شکست و شهادت .

... ناگهان جرقه های در ظلمت ، انفجاری در سکوت "سیمای تابناک شهیدی که زنده بر خاک گام بر می دارد" از اعماق سیاهی ها ، از انبوه تباهی ها ، چهره روشن و نیرومندیک امید " ، در شب ظلمانی یاس مردی از خانه بیرون می آید تنها و بی کس ، با دست های خالی ، یک تنه بر روزگار و وحشت و ظلمت و آهن یورش برده است . جز "مرگ" سلاحی ندارد . در این جهان هیچ کس نیست که هم چون او ، بداند که چگونه باید مرد ؟" دانشی که دشمن نیرومند او - که بر جهان حکومت می راند -

از آن محروم است ، و این است که قهرمان تنها ، به پیروزی خویش بر انبوه سپاه خصم ، این چنین مطمئن است ، و این چنین مصمم ، و بی تردید ، به استقبال آمده است .

آموزگار بزرگ "شهادت" اکنون برخاسته است ، تا به همه آنها که جهاد را تنها در "توانستن" می فهمند و به آنها که پیروزی بر خصم را تنها در "غلبه" ، بیاموزد که "شهادت" نه یک "باختن" که یک "انتخاب" است ، انتخابی که در آن ، مجاهد با قربانی شدن خویش ، در آستانه معبد آزادی و محراب عشق ، پیروز می شود .

و "او" وارث آدم که به بنی آدم زیستن داد - و وارث پیامبران بزرگ که به انسان "چگونه باید زیست" را آموختند - اکنون آمده است تا در این روزگار ، به فرزندان آدم چگونه باید مرد را بیاموزد .

او آموخت که "مرگ سیاه" سرنوشت شوم مردم زبونی است که به هر ننگی تن می دهند تا زنده بمانند "چه کسانی که گستاخی آنرا ندارند که "شهادت" را انتخاب کنند ، "مرگ" آنان را انتخاب خواهد کرد ."

- و اما در مورد "علی" تا آنجا که من می دانم شهادت را انتخاب کرد چرا که به گفته خود او "شهادت در فرهنگ ما ، در مذهب ما یک حادثه خونین و ناگوار نیست ، در فرهنگ ما شهادت مرگی نیست که دشمن ما بر مجاهد تحمیل کند - شهادت مرگ دلخواهی است که مجاهد ، با همه آگاهی و همه منطق و شعور و بیداری و بینایی خویش ، خود انتخاب می کند .

"حسین را نگاه کنید ، از شهر خویش بیرون می آید ، زندگیش را رها می کند . و بر می خیزد تا بمیرد . زیرا جز این سلاحی برای مبارزه خویش برای رسوا کردن دشمن ، برای دریدن این پرده های فریبی که بر آن قیافه کریه نظام حاکم زداند ، ندارد ، برای این که اگر نمی تواند دشمن را بشکند - لاقابل باین وسیله رسوا کند ، اگر نمی تواند قدرت حاکم را مغلوب سازد ، آنرا محکوم کند . و برای این که در اندام مرده این نسل خون تازه حیات و جهاد تزریق کند . او که یک انسان تنهای بی سلاح و -

بی‌توان است و در عین حال مسئول جهاد - جز مردن و جز انتخاب مرگ
سلاحی و چارهای ندارد .

" حسین بودن " به او مسئولیت جهاد با این همه پلیدی و
قساوت را داده است و برای جهاد جز " بودن خویش " هیچ ندارد ، آنرا
بر می‌گیرد و از خانه به قتلگاه خویش می‌آید . -

- و این سرنوشت صاحب این کلمات نیز بود که با همه ایمانش و با
همه آگاهی‌اش با یک عزیمت و حرکت و هجرت پر شکوه - همه وجودش را ،
خانواده‌اش را و عزیزانش را در طبق اخلاص گذاشت و راهی دیاری شد
که مسئولیت خویش را در عصری که حق بی‌دفاع و بی‌سلاح شده است
انجام دهد ، شاهد بگیرد که بیش از این دیگر نمی‌توانستم .

" در چنین روزگاری است که "مردن" برای یک مرد تضمین
"حیات" یک ملت است . شهادت او مایه بقای یک ایمان است ، گواه آن
است که جنایتی بزرگ ، فریسی بزرگ ، صورت می‌گیرد ، شاهد اثبات
حقیقتی است که انکار می‌شود ، نمونه وجود ارزشهایی است که پامال
می‌گردد ، از یاد می‌رود - فریاد خشمی است بر سر سکوتی که می‌خواهد
در تاریخ "غیب" شود و نمونه "ای است از آنکه باید باشند و گواهی"
است بر آنچه در این "زمان" خاموش پنهانی می‌گذرد و بالاخره تنها شکل
جهاد و تنها دلیل وجود و تنها نشانه حضور و تنها سلاح حمله و دفاع و
تنها شیوه مقاومت ، "حقیقت" ، "راستی" و عدالت است . "

و او آگاه از چنین رسالتی که تقدیر تاریخی انسان بر دوش نهاده
بود به سوی قتلگاه خویش شتاب گرفت . او می‌دانست زمان که با دست
ارتجاع و شرک به عقب بازگردانده می‌شود چشم به او دوخته تا گامی پیش
نهد . و مردم که در اسارت خاموش و بی‌حرکت مانده‌اند به فریاد او
محتاجند و بالاخره پیام خدا که اکنون به دستهای شیطان افتاده است از
او می‌خواهد که با مرگ خویش این فاجعه را شهادت دهد .
و این که بیکار دیگر .

ان الله شاه ان براك قتيلاً

و اکنون خداوند او را چنان که خواسته است می‌بیند .
و دیگر "علی" در میان ما نیست .

یادش گرامی باد .

چه باید کرد؟ جهاد

دکتر ساسی در هفتم مجاهد شهید دکتر شریعتی

باز هم در منزل او سخن می‌گوید :

و باز این سؤال تکرار می‌شود که :

"اکنون چه باید کرد ؟" او در حیاتش بیکار و شاید بارها این
سؤال را مکرر کرد و در گفتاری بلیغ و نوشتاری فصیح جواب خود را باز گفت
و بارها و بارها و اکنون بعد از مرگ او با زهم این سؤال تکرار می‌شود و
بگذارید که بازهم پاسخ را از خود او بشنویم او که رهگشای ما بود و
هست .

اکنون چه باید کرد ؟ بعد از نبود دکتر . دکتر گفته بود "همه
می‌گویند : هیچکار ! چون هر کاری نتایج‌اش شکست است . چون
نمی‌توان ، قصه "مشت و درفش" است با دست خالی جلو نیزه و تیغ و
تیر رفتن وظیفه شرعی نیست ، بلکه اشکال هم دارد ، آدم مسئول و

مواخذه می شود ولا تلقوا بایدیکم الی التهنکه . جهادی که سرنوشتش شکست و مرگ حتمی است ، انتحار است ، به سود کفر و ظلم است ، فایده های ندارد و بجای آن اگر بنشیند ، آرام بگیرد و به تربیت مردم و تعلیم قرآن و تبلیغ احکام و نقل احادیث پیغمبر مشغول شوی مفیدتر است . می بینم که همه و همه از مقدس ودانشمند گرفته تا شیعه حق پرست و حتی روشنفکران حق شناس که جبهه اجتماعی و فکری و سیاسی شان کاملاً مشخص است ، همه با هم در پاسخ این پرسش عصر همآوازند و حتی بی استثنا پاسخ همه این است که نه ! و در این میان تنها یک مرد ، آن هم یک مرد تنها فتوی می دهد که : آری !

دکتر از سال ۶۰ هجری می گوید و از فتوای حسین که یک تنه می ایستد و در برابر انبوهی که می گویند نه ، می گوید آری !

" یعنی چه آری ؟ یعنی که در عجز مطلق ، در ضعف مطلق ، یک انسان آگاه و آزاد که ایمان دارد - در عصر سیاهی و سکوت - در برابر غضب و جور ، باز هم مسئولیت جهاد دارد . فتوای حسین این است : آری . در "نتوانستن" نیز "بایستن" هست ، برای او "زندگی عقیده و جهاد" است بنابراین ، اگر او زنده است ، و به دلیل اینکه زنده است ، و مسئولیت جهاد در راه عقیده را دارد ، انسان زنده "مسئول" است ، نه تنها انسان توانا و از حسین زنده تر کیست ؟ در تاریخ ما کیست که به اندازه او حق داشته باشد که "زندگی کند" ؟ و شایسته باشد که "زنده بماند" ؟

نفس انسان بودن ، آگاه بودن ، ایمان داشتن ، زندگی کردن ، آدمی را "مسئول جهاد" می کند و حسین مثل اعلای "انسانیت زنده عاشق و آگاه است ."

توانستن یا نتوانستن ، ضعف یا قدرت ، تنهایی یا جمعیت ، فقط "شکل" انجام رسالت و چگونگی تحقق مسئولیت را تعیین می کند نه وجود آن را .

باید بجنگد ، اما سلاح جنگیدن ندارد . با این همه باز هم وظیفه

دارد که بجنگد - " و این حسین است که فتوی می دهد و تنها او است که فتوی می دهد : آری .

و او تنها انسانی است که می گوید آری . یک مرد تنها است ، او از مدینه ، خانه خویش بیرون رفته است تا هنگام حج - کنار کعبه در پاسخ مردم بگوید آری . و آنگاه از مکه شتابان و حج نیمه تمام خارج می شود تا به روزگار نشان دهد که چگونه ؟

- و می بینید که دکتر خود بعنوان شاهد و بعنوان شهید رهرو این طریق بود و شهید همین راه شد - او در روزهایی که افکار و اندیشه ها به یاس و ظلمت و نابودی و انحراف دچار شده ، ظلمت و سکوت و هراس بر همه جا حکومت می کرد . و رجز خوانان انقلابی دیروز رسوا شده و یا به بیعت کفر و ظلم در آمده بودند و دست و بازوی جهاد ، به دست و بازوی جلاد سپرده شده بود و شکست ها ، خیانت ها ، فرارها و یاسهای سیاه در همه جا سایه مرگ گسترده و نفس ها را در سینه ها حبس کرده بود تنها و تنها برآمد و حسین وارگفت آری ، و گفت و نوشت و نوشت ، و گفت تا آنجا که زبانش بسته و قلمش شکسته شد و ناچار به مهاجرت گردید . و در نخستین روزهای مهاجرت و ناپهنگام ولی آگاهانه شهادت را برگزید . و به قول خودش در یک لحظه انقلابی ، بودن پست خویش "را در آتش یک عشق و یک ایمان افکند و یک پارچه خدائی و یک پارچه نور و اهورائی شد .

خودمان است -

دکتر شریعتی "عنوان یک فصل است و ما با شناختن او و اگر مانندی داشته باشد، مثل او، وارد متنی می‌شویم که عنوانش شخصیت او است و متنش خودما، اندیشه ما، مشکلات و راه‌حلهای ما است. و بگفته خود او شناختن سید جمال و شناختن اقبال و حالا شناختن دکتر شریعتی در زمان ما شناختن اسلام، شناختن مسلمانان و شناختن زمان حال و آینده است" دکتر شریعتی در معرفی خودش میگوید:

"من بعنوان یکی از هزاران، که در این مملکت و در این قسمت از زمان و از زمین ایستاده‌اند و به سرنوشت خود و آینده‌شان و وضع موجود جهان و وضعیت خودشان می‌اندیشند و ناچار در جستجوی راه حل و نجاتی هستند سخن می‌گویم"

دکتر شریعتی یک "مظهر" بود در این سرزمین و در این سرزمین بایر و در این "کویر" آشوبنده و طوفان‌کننده زمان ما، که یک اندیشمند تشنه جستجوگر به هر مکتب و مذهبی که رو می‌کند و بهر راه حلی و بهر فکر و طرحی که رو می‌کند سیراب نمی‌شود. "او" بعنوان مظهر نسلی بود که در روزگار کنونی، تنها در چهار چوب مملکت خودش، جامعه خودش، و تاریخ خودش زندگی نمی‌کرد - و این گفته خود او است که:

"من از یک سو وابسته به قرن بیستم هستم - در عین حال که من خود، در قرن بیستم، زندگی، نمی‌کنم - دردها و مشکلات و جریانهای قرن بیستم روی من و احساس من و سرنوشت من و جامعه من تاثیر دارد - و از سوی دیگر من یک انسان هستم و در این طبیعت و در این جهان بزرگ باید بدانم که بنام یک "موجود انسانی" چه کاره هستم؟ چه جور باید زندگی کنم "سرنوشت" سرگذشت من چه بوده است و سرشت من چیست؟ برای چه آمده‌ام و برای چه باید زندگی کنم و معنای آفرینش و روح و تدبیری که بر آفرینش تسلط دارد چیست؟

و از طرف دیگر وابسته به یک منطقه‌ای از زمین هستم بنام "شرق" با گذشتنش حالش و آینده‌اش که هر سه تامل انگیز و هر سه وسوسه انگیز و

سیمائی از دکتر علی شریعتی

چکیده گفته‌های دکتر سامی در اربعین

شهادت دکتر علی شریعتی در

منزل استاد شریعتی "مشهد"

دوستی آشنا به ضرورت‌های معرفی انسانی به بزرگی و ارزش "او" می‌فرمود که "دکتر" را باید کسانی معرفی کنند که با او حشر و نشر بیشتری داشته‌اند. و با او بوده‌اند، و با او بزرگ شده‌اند. و در جریان زندگی‌اش و طرز تفکرش، و کوشش‌هایش، از نزدیک بوده‌اند - و گرچه حق با ایشان بود و هست - و من حدسم این است که در بین ما هستند کسانی که چنین‌اند و "دکتر" را آنطور که باید، و با ابعادی از شخصیت دکتر را آن چنان که بود می‌شناسند ولی بهتر دیدم که در این فرصت کوتاه، "دکتر" را بوسیله خودش، و یکبار دیگر از زبان خودش، به شما و به همه معرفی کنم - چرا که این درست‌ترین و واقعی‌ترین چهره‌های "دکتر" خواهد بود - در شناخت او مصلحت اندیشی و جهت‌گیری خاصی ضرورت ندارد، چرا که قصدمان این نیست که تنها از او تجلیل کنیم - شناختن مردانی مانند "دکتر شریعتی" شناختن یک شخصیت فردی نیست، شناختن یک مکتب، شناختن یک ایدئولوژی است و شناختن شرایط اوضاع و احوال

درد آور است .

و هم چنین وابسته به جامعه و امتی بنام امت اسلامی هستیم که سرشتم و سرنوشتم و احساسم و تربیتم با این امت پیوند دارد و این امت در وضعی است و از عواملی رنج می برد که من نمی توانم در برابرش بی مسئولیت بمانم .

- و این معرفی دکتر شریعتی است از خودش ، انسانی است برخاسته از شرق و در میان امت اسلامی و در قرن بیستم ، و مسئول ! "او" ، انسان شرقی مسلمان در حالیکه همه پریشانیها و دردهای قرن بیستم را با مظاهر مادی و روحی تمدن جدید در خود احساس می کند ، دردها و پریشانیهای یک جامعه عقب مانده را - گرسنگی را - جهل بدبختی را نیز باید احساس کند - و احساس می کند - و خود را مسئول می شناسد و درصدد پاسخگویی بر می آید ، به این سؤال که "چه باید کرد؟" و "از کجا باید آغاز کرد؟"

"او" هم آگاه است و هم دردمند و هم مسئول و در عین حال هم مسلمان و هم شرقی ! بعنوان بزرگترین بنیان گذار نهضت اسلامی "سید جمال" را می شناسد و در مسیر تکاملی اش به اقبال میرسد و سرانجام خود بر تارک این کمال می نشیند و نه تنها با افکارش بلکه با وجودش به این پرسشها و دیگر پرسشها پاسخ میدهد .

"او" خود یک انسان تمام و یک الگوی متعالی و یک انسان نمونه همانکه در بیان یکی از معانی امام آمده است .

"او" ابعاد اصیل انسان نمونه را که در شخصیتهای تربیت شده مکتب: علی (ع) ، ابوذر ، عمار ، حجر بن عدی و . . . بصورت واقعی و عینی وجود داشت نه بصورت سمبل و اسطوره و افسانه که بصورت حقیقی در شخصیت خود جمع داشت و با شناخت و باز شناخت شخصیتهایی از این دست - ابوذر ، حجر و . . . این شخصیتها را و مکتب تربیتی آنان را تجدید بنا کرد .

دکتر شریعتی در کار تجدید ساختمان مکتب با فرهنگ خودمان

آشنا شد و به همه معانی و معارفی که موجود بود و همه اسناد و تاریخ و شرح حال و عوامل و عناصر شناخت فکر و شخصیت دست یافت و عناصر اساسی را انتخاب کرد و کتاب بهم ریخته مذهب را که هر فصلش و هر ورقش در دست کسی بود شیرازه بندی کرد و از نو چون اول تدوین کرد و بر این شد که باز انسان نمونه بسازد .

"او" میدید که اسلام کنونی به ما تحرک نمی دهد بلکه به ما سکوت و سکون و قناعت می دهد - به معنای قناعت و صبری که خودمان می گوئیم به معنای ناامیدی از آنچه هست و بدبینی به طبیعت و به زندگی و به جامعه و حیات اسلام - و رنج می برد و می پرسید کی این روح بصورت اولیاش در می آید ؟ و خود جواب می داد که : "وقتی که این کالبد و این اندام تجزیه شده در طول تاریخ سیاه قرون وسطائی دوباره تالیف و تجدید بنا شود تا این روح به آن کالبد درستش برگردد و بجای تخدیر فصلی تبدیل شود به روح القدس ، و چون صور اسرافیل بر جامعههای مرده بدمد و حرکت بهار آورد و قدرت و روح و معنی .

- و این مهم را ، تجدید حیات شخصیت نمونه انسان مسلمان را در قرن ما ، در وجود خود متجلی کرد .

"او" بیداری سیاسی زمان را در خود داشت - بطوریکه در سالتهائی از توقف او در اروپا تنها مظهر یک چهره سیاسی و یک مبارز ضد استعمار بود و هم در اندیشیدن فلسفی و علمی بنیادهای که او را در غرب بیشتر یک متفکر و فیلسوف می شناسند - چنانکه "سارتر" گفته است ، و در تاریخ اسلام فراتر از بزرگانی صاحب نام و در عین حال کوشندهای که نه بصورت تغنی و علمی و بقول "سارتر" بشکل تظاهرات روشنفکرانه چپ نماهای سیاسی بلکه بصورت یک انسان متعهد و ملتزم به اوضاع جامعه بشری و اسلامی و جامعهای که در آن زندگی می کند ، می اندیشد و برای نجات و بیداری و آزادیش جهاد می کند .

دکتر شریعتی با اروپا رفت ، مکتبهای فلسفی اروپا را شناخت و شناساند ، اما تسلیم غرب نشد - غرب را تسخیر کرد - با یک اندیشه

انتقادی و یک قدرت انتخاب در قرن بیستم و در تمدن غربی زیست ، و آنگاه به شرق آمد ولی در شرق هم این بینش را دنبال کرد - و از آنها که گفته بودند - "زمانه با تو سازد تو با زمانه بساز" گریخت و به آنها که می گفتند "زمانه با تو سازد تو با زمانه ستیز" پیوست .

دکتر "علی" شریعتی آنچنان که خود معیار می دهد انسانی بود بر انگاره "علی (ع)" یعنی انسانی با دل شرق ، با دفاع غرب ، مردی که هم درست و عمیق می اندیشد و هم زیبا و پر شکوه عشق می ورزد - مردی که با دردهای روح آشنا است و هم با رنجهای زندگی ، کسی که هم خدا را می شناسد و هم خلق را ، پارسای پاکبازی که درختش بود معرفت و سوزش آتش عشق و ایمان دارد - لحظه ای - پرده سیاه غفلت و جهالت نسبت به سرنوشت ملت های در بند - جلو چشم نیز بین او را نمی گیرد و خلاصه انسانی که توانست بر اساس همه شناخته های که بر اساس فرهنگ غنی جدید و قدیم دارد خود را بر اساس الگوئی که مکتب اعتقادی او یعنی "اسلام" داده است بسازد یعنی انسانی بر انگاره "علی (ع)".

دکتر شریعتی - این ساختن را و این خودسازی را آغاز کاری ، می دانست که هر روشنفکر مسلمان بعنوان بزرگترین مسئولیت در ساختمان جامعه خویش دارد و گرچه "سید جمال" را بعنوان اولین کسی که این خفته عظیم چندین قرن را بیدار کرد می شناخت بحق خود او بزرگترین الگو و سرمشق بسیار شورانگیز در این تجدید ساختمان و رنسانس فکری و مذهبی شد .

"او" با همه بزرگیش و با همه بزرگی کارش خود را تنها روشنفکری آگاه و مسئول می شناخت که باید رسالتش را بپایان برد و این کلام او گواه من :

"در جامعه من اسلام ، هم ایمان توده است ، قدرت نیرومند اجتماعی است ، هم تاریخ است و هم فرهنگ ملی و هم در ذات سازنده و آگاهی بخش و عدالت خواه و ضد استبداد و معتقد به عزت انسانی و اجتماعی و مادی پیروانش ، نفهمیدن این واقعیات ، یعنی نفهمیدن هیچ

چیز ! اگر من روشنفکر بتوانم این منبع سرشار و عظیم فرهنگی را استخراج کنم ، اگر به مردمی که به اسلام ایمان دارند ، آشنائی و آگاهی اسلام بدهم و اگر چشم آنان را نیز مانند قلبشان به این تاریخ پر حماسه و حرکت مکتب پر از جنبش و شعور زندگی بگشایم ، رسالت خویش را به عنوان یک روشنفکر آگاه انجام داده ام - روشنفکر جز این رسالتی ندارد که بر اساس فرهنگ و شخصیت معنوی و ملی یک جامعه بدان خود آگاهی ملی یا طبقاتی بدهد - رهبری سیاسی کار خود مردم است "

دکتر شریعتی نه تنها کوشید تا ابعاد تجزیه شده و انصار متلاشی شده اپیدئولوژی اسلامی را که در طول تاریخ بوسیله خدعه های سیاسی و یا گرایشهای ضد و نقیض فلسفی و اجتماعی قطعه قطعه شده است و هر قطعه ای از آن در میان گروهی نگهداری می شود ، جمع کند ، تالیف کند ، تجدید بنا سازد نه تنها شاهکارش کتاب "اسلام شناسی" و دیگر آثارش: شهادت ، حج ، امت و امامت ، و . . . دهها کتاب و مقاله دیگر است بلکه شاهکار بزرگترین ساختن شخصیت بدیع و تمام خود "او" است - تجدید بنای یک "مسلمان" تمام "در شخصیت خودش" .

او بمدد راهنماییهای بزرگ و گرانبهای پدر بزرگوارش و با استعانت از شناخت درستی که از مکتب یافته بود توانست از روی طرحهایی که اسلام از یک مسلمان داده است "خود را بسازد" . "او" در یک دوباره تولدی انقلابی ، از یک مسلمان زاده خانواده فضل و تقوی یک جوان فرنگ رفته و تحصیل کرده در فرانسه ، یک دکتر جامعه شناس از سوربن ، یک معلم دلسوز ، یک روشنفکر ضد استعمار در یک کشور زیر سلطه استعمار ، تبدیل شد به یک مسلمان تمام ، به "علی (ع)" گونه در قرن بیستم ، به دکتر علی شریعتی . و شاید انتخاب نام "علی" برای دکتر شریعتی بهترین ، و بحق ترین نام ممکن بود - چرا که او نه در سال ۱۳۵۶ شمسی که از همان آغاز و از سالهایی که من و ما در کنار او بمدرسه می رفتیم ، چنین خصایصی را و چنین طرز تفکری را دنبال میکرد - باین قسمت از نوشته او توجه کنید :

"تایستان سال ۱۳۳۶ است ، (درست ۲۰ سال قبل) دست
حادثه یک چند ، مرا به خلوت آرام و پاکی کشانده بود - از آن
خلوتهائی که در آن می‌توان بگام دل ، شبها و روزهای پیوسته را با
خویش دیدار کرد و با خویشی که در زندگی همواره در دیگها و دیگران
گم میشد همدم بود و به گفتگویی آشنا و صمیمی پرداخت - با هم عهد
کرده بودیم که چون از این " سرخه حصار " رها شویم - برای رهائی
زندانیان عزیزتری که در " سیه حصار " زندانهای بیرحم تری اسیر جهل
خویشاوندان و بستگانان گشتنمان تلاش کنیم .

اینان قهرمانان راستین و ارجمندی هستند که در حصار تاریخ
زندانی شده‌اند و از یادها رفته‌اند و چه نامردمی است ، بزرگ مردانی را
که به سرگذشت و سرنوشت ما روح و نیرو و معنی داده‌اند ، در کنج
زندانیهای تاریک تاریخ اسیر داشتن و نامشان را بر زبان نراندن ، و
بادشان را در خاطر نداشتن ، و چه زبون ملت‌ی که تنها کسانی را
می‌شناسد که تاریخ ، - این زندانیان حقکش درد غزن دزخیم خوی -
می‌شناسند ، و تنها به کسانی می‌اندیشد که تاریخ ، - این پیر غلام خانه
زاد زر و زور - از آنها سخن میگوید .

بر این قرار که آنجا با خویش گذاشتم ، من "ابوذر" این نخستین
فریاد آزادی محرومان و قربانیان ستم و بهره‌کشی در تاریخ اسلام را آزاد
کردم و "سلمان پاک" این نخستین شکوفه معنویت اسلام ایران و زاده
پاک اهورایی و زیباترین سیمای آریایی در طلوع اسلام را و "بلال" این
برده سیاه حبشی را که ایمان و وفا درخون پرشور و تندش چنان حلال
کرده است که آهنگ روحبخش اذانش را هنوز آسمان این جهان در گوش
دارد و خاطره پاک و زیبای آن ایام پر از شگفتگی را هرگز از یاد نبرده
است که وی روی در روی قریش بر بام کعبه پرید و علی‌رغم روزگار ،
شعرهای آتشینش را سقف بیگانه آسمان مکه می‌نواخت و یا در جمع
مهاجران و انصار ، در مسجد مدینه پیش روی محمد (ص) اذان میگفت و
خدا چنانش دوست می‌داشت که سینش را شین می‌شنید و "عمار" و

"سمیه" و "یاسر" را این خاندان عزیزی که پدر و مادر پیر در زیر شکنجه
ساکت جان سپردند و پسر جوان مرگ آن دورا دید و صبر کرد و پنجاه سال
دیگر هم چنان شمشیرش را در راه آرمان بزرگش آخته بر سر دست
نگاهداشت و اکنون "محمد (ص)" را بنیانگذار عظیم‌ترین مدنیت و
کاملترین فرهنگ تاریخ بشری که در میان پیروانش از همه مهجولتر است :
(اسلام شناسی و خاتم پیامبران) . و امیدوارم از این پس نیز ، تا آنجا
که در توان دارم این چهره‌های پر از قدرت و زیبایی و راستی را از پس
برده گهنه و آلوده بیرون کشم "

و دیدیم که اینکار را کرد و چه بکمال و زیبایی تمام و حالا دیگر ما
کمیودی را که "دکتر" در جوابگوئی به "دانشجویان" داشت ، نداریم -
که وقتی می‌پرسیدند ، برای شناخت پیغمبر چه کتاب بخوانم ، برای علی
(ع) ، برای فاطمه (ع) ، برای حسین (ع) ، برای ابوذر ، برای
سلمان ، برای مطالعه قرآن ، برای تاریخ و فرهنگ اسلام ، برای امام زمان
برای شناختن اسلام ، برای شناختن اجمالی تشیع ؟ - باید یا هیچ را و
یا کتابهایی از غیر مسلمانان و اسلام شناسان ناآگاه غربی را - نشان
میداد - و حالا کار سترک دکتر شریعتی و مجموعه گفته‌ها و نوشته‌های او
بعنوان فرهنگی جامع و جوابگو در دسترس همه است و این برای یادآوری
از "او" و پاسداری قدر او در این مختصر و تنگی مجال شاید کافی باشد .

یادش گرامی باد

"فزت برب الكعبه" و این زمزمه نیز بگوش میرسد .
 "بیش از چهل سال خستگی ناپذیر و تشنه و عاشق

به رفتن ادامه دادم

اکنون راه را تا بدینجا آمدم

و تو بصرم ،

اینک ،

عصایم را بدست گیر

چاروق هایم را بیوش

و کوله بارم را بر پشتت نه

و این راه را

از اینجا که من ماندم

ادامه بده

و تو نیز ، در پایان زندگی خویش

چنین کن" - و این پیام و این تعهد را این مسئولیت را به نسل

دیگر و به نسلهای دیگر بسیار و بآنها نیز بگو که چنین کنند .

و من سخن نبوش این پیام - در این تصدیق و در این صحبت از

آن فقید، و از آن شهید و از آن برادر الهام گرفته ام - و از آخرین نامه اش

بهدرش که چنین آغاز می شود . " بروشنی محسوس است که اسلام دارد

تولد دوباره می باید " و من امشب بحتم و زحتمم در باره همین "

"تولد دوباره است و بزبان دیگر " تجدید تولد " اسلام و یا " تجدید

بنای تفکر اسلامی " و یا بزبان امروزی نهضت بیداری و یا نهضت رنسانس

اسلامی - که شاید این کلمه RENAISSANCE بمعنای واقعی کلمه و

با توجه به روح و معنایی که رهبران و پیروان نهضت تجدید فکر اسلامی از

آن احساس می کرده اند این لغت برای نهضت بیداری اسلامی مناسبتر است

تا برای آن نهضت اروپائی ضد قرون وسطا یا قرن پانزده و شانزده - چرا

که اگر معنای رنسانس تجدید تولد باشد - و جامعه مرده اسلامی تولدی

دیگر بیابد بمثابة تولد درخشان نخستین - به تحقیق حیاتی بارور و

رنسانس اسلامی، ازسید جمال تاشریعتی

بخشی از سخنرانی دکتر مامی در مسجد قبا

۸۵ روز پس از شهادت دکتر تاشریعتی

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از نام خدا و درود بر پیامبر و آتش بگذارید سخن را از آنجا

آغاز کنم که او ناگهان بپایان برد و چنته تقدیر، یا تجدید، یا تزویر، و یا

تکفیر، و یا هر چیز دیگر جانش را گرفت و جسمش را نیز - ولی نمر و حنجره را ،

و نخواهد توانست که روح او همواره در میان ما است - که روح هر شهید ، و

اکنون شاهد بر این تجمع ، و بر این جامعه و حاضر در این زمان ، و ناظر بر

زمانه ، و جاوید و همیشه زنده .

و این صدای او است که از زبان من و ما می شنوید - و نه از چند

متر پائین تر که خاموش است و ساکت و بسته (۱) - که از صداها و هزارها متر

بالا تر و دورتر که روشن است و درخشان است و سراپا شوق است ، و شور است

و هیاهو است و جمع شهیدان و محراب ، و خون ، و علی ابر مرد تاریخ -

جاودانه مرد ، مردی بر گوندی اساطیر - مردی تنها - که دیگر تنها نیست و

حسین وارث آدم و زینب پیام آور شهیدان و این صدا که تکرار می شود

(۱) اشاره به حسینیة ارشاد

نیرومند و مترقی خواهد یافت و آتش هجیان مظاهر زور و زر و تزویر خواهد انداخت و بت‌های استبداد و استثمار و استحمار رانابود خواهد کرد .

نهضت رنسانس اسلامی از جهت تاریخی از نیمه قرن نوزدهم، بوسیله مصلحان اخیر اسلامی در محیط اسلام از چین گرفته تا خلیج فارس و تا شمال آفریقا آغاز شد و این نهضت ادامه دهنده نهضت های تاریخی است که فلسفه تاریخ ادیان ابراهیمی بر آن استوار است - نهضتی محصور در چهار جویهای مسائل کلامی و فلسفی و متافیزیکی نیست سلبه نیز این مبارزه متوجه نظام عینی حاکم بر تاریخ و بر زندگی و بر مردم است . (در اینجا مباحث چند شب اخیر بر ادرم دکتر پیمان در خلاصه فلسفه تاریخ و علل مبانی اجتماعی و تاریخی ظهور پیشرفت اسلام کار مرا برای توجیه این ارتباط آسان کرد .)

- بعنوان جمله معترضه باید اضافه کنم که اگر چه تنظیم برنامه‌های این ایالتی شاید طبق یک پیش بینی و جهت گیری واحد نبوده است معذک بدانجهت که گویندگان از فرهنگ واحدی برخوردارند - کم و بیش بیک مفهوم و بیک مکتب و بیک نتیجه گیری میرسند و شاید نتیجه کلی و آخر همان معنای واحدی باشد که مقصود و منظور تشکیل این جلسات و مجامع بوده است برای من که عنوان بحث را " تجدد فکر ادینی در اسلام " انتخاب کرده‌ام و از تجدید حیات و تجدید ولادت و رنسانس صحبت می‌کنم - خود هیئت تشکیل این جلسات بدینگونه - که نه در جای مخصوص و آمادوبیش ساخته - تالار سخنرانی - شبستان مسجد و یا کلاس درس که در کوچه هم و در خیابان هم و در کتابخانه هم و در حد فاصل شبستان و کتابخانه و بر بالای دیوار و روی خاک هم - نشانه ای و مظهری از تازگی و تجدد است و هویت و فرم گویندگان نیز - که در لباس سنتی و وعظ و خطابه مذهبی نیستند و هر یک از گوشه‌ای و با تخصصی نه هماهنگ که اولی جامعه شناس - دومی اقتصاددان و سومی دندانپزشک و اینک روان‌پزشک و تا آنجا که شنیدم بعد هم مهندس راه و ساختمان و استاد

ترمو دینامیک و استاد علوم طبیعی و زمین شناسی و همه و همه در قالبی و هیئتی که می‌بیند - صاحب کت و شلوار و کراوات - و با اینهمه در کنار محراب و بر بالای منبر که این خود نشانه‌ای از تجدد و تغییر است و گرچه ظاهری ولی نمایانگر یک نیاز باطنی که صحبت اصلی من در آن باره است " به اصل بحث باز می‌گردیم - نهضت رنسانس اسلامی و احیای روح و حرکت و بیداری فکر اسلامی " در جامعه‌های خواب آلوده مسلمان ، نخستین بار بوسیله سید جمال الدین اسد آبادی بنیانگذاری شد و بوسیله شیخ محمد عبده - عبدالرحمن کواکبی، ابن بادیس، محمد رشید رضا و علی عبدالرزاق در کشورهای عربی و محمد اقبال لاهوتی در هندوستان و پاکستان دنبال شد و سرانجام بعد از صدسال به مسقط الراس خود بازگشت و بدرخشان ترین چهره نسل ما و عصر ما دکتر شریعتی رسید و او که در میان ما و با ما زیست و حالا دیگر نیست خود در باره تاریخچه این نبرد فکری چنین گفته است .

" واقعیت این است که اندیشه ایرانی در سخت‌ترین شرایط سیاسی در تاریخ اسلام نشان داد که حقیقت اسلام را نه آنچنان که بر او عرضه کردند بلکه آنچنان که آن را پنهان کردند تا تاریخ از یاد ببرد دریافت و ایرانیان در آغاز اسلام ، علیرغم همه تبلیغات عالمگیر بنی‌امیه و بنی عباس حق پایمال شده و راه نخستین را در اسلام تشخیص دادند و نبوغ ایرانی در قرن دوم و سوم و چهارم که عصر طلایی تمدن و فرهنگ اسلام بود بزرگترین و شاید به گفته عبدالرحمن مصری تنها عامل گسترش فرهنگ و روح و معنویت تمدن اسلامی بود و شکفت اینک امروز نیز در نهضت رنسانس اسلامی و احیای روح و حرکت و بیداری فکر اسلامی و جامعه‌های خواب آلوده مسلمان پیشگام و بنیانگذار " سید جمال الدین اسد آبادی " از میان ما است و ادامه دهنده نهضت او علامه اقبال هم رو بما دارد و این زبان حال او است که :

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما

ای جوانان عجم ، جان من و جان شما

آتشی در سینه دارم از نیاکان شما.
و آنگاه دکتر شریعتی این نابناکترین چهره رنسانس ادامه میدهد که:

این سخن را برای نفاخر ملی و رجز خوانی قومی نگفتم تا روشنفکران آگاه و دردمند جامعه ما مسئولیت خویش را در این کار احساس کنند -"

و او خود بعنوان روشنفکری آگاه و مسئول و سراپا احساس نه تنها ادامه دهنده نهضت بیداری فکر اسلامی شد بلکه در تجدید تولد و حیات فکر اسلامی و شیعه تا بلندترین پایه عروج کرد و وقتی از میان ما رفت که این تولد دوباره محسوس است که اگر نه برای ما - که جلو پایمان راهم برحمت می بینم - بلکه برای او که ، رنگری بزرگ بود و با تکیه بر همین آینده نگری توانست ولادت این مولود مسعود را نزدیک و بلکه ممکن سازد و مثل هر پزشک قابل و خیره دردهای این مختصر را شناخت و نسخه های شفا بخش را تجویز کرد و این دیگر با ما است که شناخت او را قدر بشناسیم و راهگشائی هایش را بکار بندیم .

- و اما از این تاریخچه که بگذریم به مفهوم و ضرورت تجدید بنا و یا تجدید تولد و رنسانس اسلامی می رسم و برای توضیح در این خصوص بگذارید کلام را به آخرین و بزرگترین قهرمان رنسانس بسیاریم - او چنین می گوید :

"اسلام ، در این دوره رکود و توقفش ، در چهار چوبهای تنگ قومی و قالبهای بسته محلی خود منجمد شده (منظور از اسلام مسلمین و جامعه مسلمین است) و بینش جهانی و جهان بینی اسلام فراموش گشته است و وحدتیکه اسلام بر اساس یک طرز فکر جهانی - که در هیچ قومیت خاصی و در سرزمین خاصی محدود نمی شود - بنیان گذاشته بود - تجزیه گردیده و متاسفانه ، مسلمین به دوره انزوا و در خود فرو رفتن باز گشته و در چهار چوبهای محدودی از سنت و تاریخ و عناصر مخلوطی از مذاهب گوناگون

جاهلی و افکار غیر اسلامی و عقاید مسخ شده از اسلام ، محصور و محبوس مانده اند - و اسلام گرچه از بین نرفته است ولی تجزیه شده است و آنچه مکتب اسلام را از آن قدرت انقلابی و شور حیاتی انداخته متلاشی شدن بیکر اسلامی است ، نه از میان رفتن آن - درست بمثابه انسانی که دستش را یک جا قطع کنند و ببرند و پایش را یک جای دیگر - سرش و چشمش را جای دیگر و قلبش جایی و مغزش را جای دیگر - او به حقانیت از میان نرفته است و حتی تجلیل میشود و تقدیس میشود و بیشتر از همیشه و شاید هم مبالغه آمیز ! اما زندگی و حرکت نمی تواند داشته باشد ، زنده نیست .

این اسلام تجزیه شده و قطعه قطعه شده تحرک نمی دهد سکوت و سکون و قناعت می دهد - صبر و قناعت به معنای نا امیدي از آنچه هست بدبینی به طبیعت و بعزندی ، و جامعه و حیات اسلام و همه امیدها را به بعد از مرگ موکول کردن -

و حالا " تجدید بنا " " تجدید ساختمان " و " تجدید ولادت " یعنی اینکه باز گردیم و بجوئیم در فرهنگ خودمان و در همه معانی و معارف که موجود است و در میان اسناد و تاریخ و شرح احوال و عوامل و عناصر شناخت این فکر و این شخصیتها بگذریم و عناصر اساسی را بجوئیم و ابعاد اصیل انسان نمونه را که در شخصیتهای تربیت شده بصورتی واقعی و عینی هستند - نه بصورت سمبل و مثل اساطیر و قهرمانهای افسانهای و بشناسیم و این نهضت ها را و این مکتب بزرگ را تجدید بنا کنیم - یعنی باز انسان نمونه بسازیم و این کتاب بهم ریخته را که هر فصلش و هر ورقش در دست کسی است شیزه بندی کنیم و از نوهیچون اول تدوین کنیم " - بنا بر این وقتی که این کالبد و این اندام تجزیه شده در طول تاریخ سیاه قرون وسطائی را دوباره تالیف و تجدید کنیم - تا این روح به آن کالبد تمام و درستش برگردد و باز این ماده مخدر افعلی تبدیل بشود به آن روح القدس که همچون صور اسرافیل در قرن بیستم به جامعه های مرده بدمد و آن همه حرکت بار آورد و آن همه قدرت و روح و معنی را در

دنیا بوجود آورد - همان روحی که در ظرف ربع قرن انسان را از وحشیگری بصورت انسان سازنده تمدن و سازنده تاریخ نازهای در عالم و عوض کننده مسیر تاریخ ساخت، همان مکتبی که از جندب جناده نیمه وحشی - عرب بیسوادى که نه تنها از دنیا خبر نداشت از مملکت خودش هم خبر نداشت به صورت ابوذر غفاری در آورد مردی که امروز هم یک چهره زنده و الهام بخش حرکت سعادت بشری است و امید بخش توده‌های محروم و غارت شده این تجدید حیات و این تالیف عناصر دورازهم و پاشیده از هم بصورت نهضتی عظیم و سازنده که امروز عنوان بحث ما است "نهضت رنسانس اسلامی" بوسیله سید جمال آغاز شده و در مسیر تکاملیش به اقبال رسید و او که معمار تجدید بنای تفکر اسلامی لقب گرفته است فلسفه و طرح کلی بنا را تهیه کرد و ساختمان این بنا را به شخصیت نو ساخته زمان ما دکتر شریعتی سپرد .

مردان بزرگی که در این صد ساله اخیر شرق را تکان داده‌اند از سید جمال گرفته تا اقبال و کواکبی و عبده و بن ابراهیم و ابن بادیس و شریعتی (همه و همه طرفدار انقلاب در اندیشیدن سدر نگاه کردن ، در احساس کردن و خلاصه انقلاب ایدئولوژیک و انقلاب فرهنگی بودند - و آنچه را که بعنوان رنسانس اسلامی بوسیله این قهرمانان تجدید بنای فکری عرضه شده است از تشابه و همانندی چشم‌گیری برخوردار است که انگیزه اساسی من در انتخاب موضوع سخن همین همانندی و یکسانی در نحوه تفکر - نحوه زندگی و گاه نحوه مرگ این قهرمانان است .

بعنوان مثال سید جمال را نگاه کنید - یک سید گمنام آسمان جل دهاتی - از اسدآباد همدان می‌آید ، بدون اینکه وابسته به هیچ طبقاتی خانواده‌ای ، حزبی ، گروهی ، یا دستفای باشد - یک آواره که مثل توپ فوتبال از این مملکت به آن مملکت پرتابش می‌کنند ، آن هم در عصری که استعمار غرب در اوج قدرت جهانی و شرق در حوض خواب خرگوشی ، آن هم در جامعه‌های اسلامی ، که بر سر هر کشوری آدمک‌هایی از قبیل ناصرالدین شاه حکومت می‌کرد فریاد از حلقوم تنه‌ایش برمی‌آورد همچون

صور اسرافیل و ملت‌های مسلمان کفن بر خویش می‌درند و از قبرستان سکوت و رکود بر می‌شورند -

- مردی این چنانی، زندگیش - محل تولدش - قتلش و حتی مذهبش بعد از گذشت یک قرن هنوز مورد بحث است - و این خود برای مردانی از این دست یک ضرورت است ابهام برای تحرک بیشتر = این سید شوریده که در ۱۲۵۴ هجری (۱۸۳۹) در اسدآباد همدان متولد میشود و دوره کودکی و جوانی را در ایران سپری می‌کند - در قزوین و همدان مقدمات سواد آموزی را میگذراند و دبستان را در ایران به اتمام میرساند و برای ادامه تحصیل عازم عراق میشود - در نجف و کربلا محضر علمای شیعه را درک می‌کند - در شانزده سالگی عراق را ترک می‌کند و به ایران می‌آید و از راه بوشهر عازم هند میشود - تحصیلات قدیم صرف و نحو ، فقه و لغت و الهیات و عرفان و منطق و فلسفه و ریاضیات را در عراق و ایران می‌آموزد و در هند فرصتی پیدا میکند که با علوم و آداب اروپائیان آشنا شود و اندیشه‌های انقلابی و اصلاحی او در باره رابطه دین و اجتماع بر اثر اقامت در هند قوت میگیرد و از هند به مکه می‌رود و سپس از راه عراق و ترکیه و ایران در حدود سال ۱۸۶۶ میلادی به افغانستان وارد میشود .

بزودی در کشاکشای سیاسی افغانستان وارد میشود و به عنوان "سید رومی" نامش بر سر زبانها می‌افتد و تا مقام مشاوره و دوستی دوست محمد، امیر افغانستان بالامیرود و بعد از مرگ دوست محمد از یکی از فرزندان او بنام محمد اعظم جانبداری می‌کند - و وقتی محمد اعظم در سال ۱۸۶۸ بدست برادرش شیرعلی شکست می‌خورد و بایران میگریزد - سید با شیرعلی که از جانب انگلستان حمایت میشد بمبارزه بر می‌خیزد - انگلیسها او را به خدمتگزاری سیاست روس متهم میکنند و سرانجام با کمک شیر علی او را از افغانستان بیرون میکنند سید از آنجا به بمبئی و قاهره سپس به استانبول می‌رود - و این رهبر اسلامی و سیاسی که حالا دیگر بصیت اشتهارش در همه کشورهای اسلامی پیچیده بود - در افغانستان بنام سید

رومی یا ترکی شهرت می‌یابد وقتی به ترکیه می‌آید افغانی میشود و با آشنائی که پیشروان اصلاحات فرهنگی و آموزشی عثمانی با او داشتند و به دلیل تربیتش در علوم قدیم و ترقی خواهی و آشنائیش با معارف اروپائی وجودش را در جمع خود مغتنم می‌شمارند - در همین زمان دارالفنون استانبول که مرکز اشاعه علوم و فنون جدید شد افتتاح میشد در زمینه های تجدد خواهی در موضوعات گوناگون سخنرانیهای برای همگان برگزار شد که سید هم بعنوان عضو شورای عالی آموزشی یعنی بالاترین هیئت مامور تجدد سازمان فرهنگی عثمانی - در باب پیشرفت علوم صناعات سخنرانی کرد و چون در سخنرانی مطلبی در تشابه نبوت و صناعیت گفت - دستاویزی برای شیخ الاسلام فقهی افندی و دیگر روحانیان ارتجاعی شد که ناگهان هیاهو برخاست که دارالفنون کانون تبلیغ افکار ضد مذهبی است - کارگردانان نظام آموزشی تازه در پی نشر زندقه و الحادند - جامعه روحانیت و کهنه اندیشان آن نه تنها با سید و دارالفنون ورژیس آن بلکه با شیوه و کوششهایی که برای اشاعه آموزش عالی به شیوه نو انجام می‌گرفت مخالف بودند و علاوه بر نگرانی از تاثیر آنها بر معتقدات دین مردم (دین مرده و سنتی و تجزیه شده) بیم این را هم داشتند که انحصار تصمیمات عالی از دستشان بیرون رود و در این میان خطابه سید بهانه‌ای شد برای برانگیختن احساس مذهبی بر ضد نظام تازه آموزشی - اندکی بعد ریاست دارالفنون از کار برکنار شد و سید از استانبول اخراج و دارالفنون هم پس از یکسال بسته شد .

- این وقایع را اگر با آنچه بر سر اقبال در هندوستان آمد نمی‌توانید مقایسه کنید (که اگر وقت اجازه دهد من بآن اشاره خواهم کرد) ولی با وقایع این چند سال اخیر در مورد قهرمان دیگر تجدد تولد اسلامی دکتر شریعتی میتوانی قیاس کنید - و حداقل آنچه را بر سر دارالفنون استانبول آمد و آنچه را که بر سر موسسه علمی و تحقیقاتی و ادینی ارشاد .

- کار سید در اینجا خاتمه نمی‌گیرد در سال ۱۲۸۷ (۱۸۷۱) .

به قاهره می‌رود و بر ثمرترین دوره زندگی خود را آغاز میکند - و حاصل این دوره پرثمر تربیت نویسندگان و روشنفکران مصری و سوری شد که بطور مستقیم و غیر مستقیم از عقاید سید اثر می‌پذیرفتند و از نام آورترین آنها شیخ محمد عبده پیشوای جنبش تجدد خواهی دینی در مصر بود و دیگر سعد زغلول بنیادگذار حزب و قدر و رهبر پیکار مصریان در راه استقلال ملی و عجیب اینکه پیروان و مریدان سید منحصر به مسلمانان نبود برخی چون یعقوب صنوع (سوری) لوئی صابونچی و ادیب اسحق و شلیبی شیل (مسیحی) - دوره اقامت سید در مصر به ۸ سال رسید در این دوره جنبش مبین پرستانه مصریان بر ضد دخالت‌های انگلیس و فرانسه نیرو گرفت - سید در رهبری این جنبش سهم بزرگی داشت - بخصوص که بسیاری از نویسندگان و روزنامه نگاران مصری که در بسیج کردن و بیداری افکار عمومی می‌کوشیدند مرید او بودند - سرانجام مصر نیز تحمل سید را نکرد و او را اخراج کرد - وسید ناچار به هند رفت که در آن زمان استوارترین پایه استعمار انگلیس در خاور زمین بود - در طول مدت اقامت در هند ، با روشن بینی خاص خود با افکار سید احمد خان که نقش مصلح تجدد طلب اسلامی را بازی میکرد ولی تحت تاثیر و در رابطه با استعمار انگلستان بود به مبارزه برخاست و بیشتر وقتش را به نگارش اختصاص داد و حقیقت مذهب نیجری که در عین حال مهمترین کتاب سید نیز هست حاصل همین دوره است - سید در این کتاب بر ضد طبیعی‌گری و دهریگری داد سخن داده و در عین حال مسلمانان را به تجدد خواهی و مبارزه با سنن نامعقول و زیان آور فکری دعوت کرده است - و در آخر کتاب این بحث را بمیان آورده که تنها دین می‌تواند ملت‌ها را از گزند طبیعی گرایان در امان دارد و انسان را خوشبخت کند و هیچ دینی مانند اسلام واجد همه شرایطی که برای پیشرفت ملتها و احراز سعادت در دنیا و آخرت است نیست و در جواب این سؤال که اگر اسلام هم شروط و لوازم سعادت انسانی را دارا است چرا مسلمانان در جهان امروزی چنین ناتوان و درمانده‌اند ؟ چنین پاسخ میدهد در آخرین سطر کتابش - ان اله لایغیر ما بقوم حتی یغیر و اما

یادآوری این آیه - نمودار یکی از مهمترین عناصر اندیشه دینی سید است و آن بینش او از اسلام بعنوان دینی زنده در تکاپو و آموزنده کوشش و کار نکوهشگر تسلیم و گوشه نشینی است . استدلال سید بطور ضمنی در نقل این آیه آن است که اعتقاد جبری مآبانه به نیروی کور و بیرحم وی دلیل سرنوشت ، بزرگترین عامل واماندگی و اسارت مسلمانان در دست فرمانروایان خودگامه و استعمارگران بیگانه بوده است . این نکته در نوشته‌های دیگر سید و نیز در آثار تجدد خواهانی چون محمد عبده و اقبال لاهوری کواکبی و بخصوص در نوشته‌ها و گفته‌های دکتر شریعتی بیشتر تکرار شده است .

این زمان مقارن قشون کشی انگلیس به مصر در سال ۱۸۸۲ است که حکومت هند بدستور مقامات انگلیسی سید را به کلنگه احضار کردند و در آنجا چندان نگاه داشتند تا انگلیس بر مصر مسلط گشت - و سپس او را رها کردند و مجبور به ترک هند - سید بعد از هند بانگلستان و از آنجا به فرانسه رفت - در فرانسه با همکاری و کمک شیخ محمد عبده روزنامه "عروه الوثقی" را بنیان گزارد - این روزنامه که نخستین شماره‌اش در ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۰۱ (۱۸۸۳) منتشر شد نشرش تا ۱۸ شماره دوام یافت شماره آخر (۲۶ ذیحجه ۱۳۰۱) (سپتامبر ۱۸۸۴) - مطالب این مجله به بررسی سیاست دولتهای بزرگ در کشورهای اسلامی - بویژه سیاست انگلیس در مصر و آشکار کردن علل ناتوانی مسلمانان و برانگیختن آنان به اصلاح اوضاع خویش و از همه مهمتر یگانگی ملت‌های مسلمان اختصاص داشت - یکی از هدفهای عروه الوثقی - مبارزه با روحیه نومیدی، مسلمانان در کوشش برای چاره جوئی دشواریهای خویش و رفع این توهم بود که گویا زمان رهایی مسلمانان گذشته است - سید جمال زمانی می‌خواست از راه عروه الوثقی بر دامنه این مبارزه بیفزاید که استعمار انگلیس در آسیا به کامیابیهای بزرگی دست یافته بود و بر اثر شکست ایران در جنگ هرات - نافرجامی شورش هند - اشغال مصر در نظر توده مسلمانان هم چون

قدرتی شکست ناپذیر می‌نمود سید می‌دانست که مسلمانان تا زمانی که خویششان را از عقده بیچارگی در برابر استعمار انگلیس نرهانند - از ایشان نمی‌توان چشم داشت که بر ضد استعمارگران بیگانه و امیران ستمکار و ظلم شده به پیکار برخیزند - از این رو در سراسر زندگی خویش می‌کوشید تا مسلمانان را در مبارزه با استعمار انگلیس قویدل کند و نشان دهد که اگر مسلمانان برآستی یگانه و بسیج شوند می‌توانند انگلستان را از گسترش خواهی و زور گوئی بازدارند - نمونه‌ای از این اعتقاد سید مقاله‌ای بعنوان اسطوره در عروه الوثقی است - اسطوره معبد ، استخر - سید در پایان این مقاله می‌نویسد در بریتانیای کبیر چنین پرستگاهی بزرگ است که گمراهان چون از تاریکی سیاسی بترسند به درون آن پناه می‌برند و آنگاه اوهام هراس انگیز ، ایشان را از پای در می‌آورد - می‌ترسم روزی مردی که از زندگی ناامید شده ولی‌همتی استوار دارد به درون این پرستگاه ، برود و یکباره در آن فریاد نومیدی برآورد ، پس دیوارها بشکافد و ظلم اعظم بشکند " عروه الوثقی ص ۲۲۳ - ۲۲۴ .

سرانجام دولت فرانسه به تقاضای دولت انگلیس مجله را توقیف کرد - و سید شاید خواست که خود بازیگر اسطوره‌اش باشد از فرانسه به انگلستان رفت و در آنجا کوشید که با تبلیغ عقاید خود وساطت نویسنده عرب دوست انگلیسی " ویلفرید بلنمت " سیاست انگلیس را به سود مسلمانان دگرگون کند ولی کامیاب نشد - از انگلستان به ایران آمد و از ایران به روسیه رفت - در ایران به مبارزه‌ای دلیرانه بر ضد استبداد ناصرالدین شاه برخاست و در آگاهاندن مردم ایران و رسوا کردن سیاست استعماری روس و انگلیس کوشید - کارنامه زندگی سید در ایران شاید درخشانترین فصل داستان مجاهده او در راه آزادی ملت‌های اسلامی باشد زیرا در قرن سیزدهم هجری کمتر کشور اسلامی چون ایران در گمراهی و بی‌خبری سیاسی به سر می‌برد و اگر میزان تاثیر یکایک رهبران سیاسی و فکری ایران آن روزگار را در بیداری مردم با هم بسنجیم - بیگمان سید جمال بیش از هر رهبر دیگر در این بیداری موثر بوده است - شرح

مبارزات سید در ایران را بعلمت دسترسی کافی به منابع فارسی و اطلاع احتمالی شنوندگان ارجمند ناگفته میگذارم و با زهم سرانجام کار سید در ایران برانیدن او از این زادوبوم انجامید اوبه عراق و سپس انگلستان رفت و مبارزات خویش را برضد ناصرالدین شاه از سر گرفت و سرانجام به دعوت سلطان عبدالحمید به استانبول رفت و گرفتار دسائس او شد و عملاً در آن شهر زندانی بود تا آنکه در روز پنجم شوال ۱۳۱۴ مطابق نهم مارس ۱۸۹۷ در گذشت (در ۵۸ سالگی) - و حاصل ۵۸ سال عمر و بیش از چهل سال پیکار خستگی ناپذیر بشکل میراثی گرانقدر ارمغان رهروان تجدد فکر دینی و نهضت رنسانس اسلامی شد این میراث باختصار عبارت بود از : نخست اعتقاد به توانائی ذاتی دین اسلام برای رهبری مسلمانان و تأمین نیرومندی و پیشرفت آنان - دوم مبارزه با روحیه تسلیم به قضا و قدر و گوشه نشینی و بی جنبشی - سوم بازگشت به منابع اصلی فکر اسلامی - چهارم تفسیر عقلی تعالیم اسلام و فرا خواندن مسلمانان به یاد گرفتن علم جدید - پنجم مبارزه با استعمار و استبداد به عنوان نخستین گام در راه رستخیز اجتماعی و فکر مسلمانان - آنچه در زندگی این آغازگر و بنیان گزار نهضت رنسانس اسلامی و پرتستان و معترض مسلمان در مقام قیاس با دیگر رهبران جنبش تجدد فکر دینی قابل ملاحظه است اینکه :

- ۱ - برای احراز درک درست و نایستگی رهبری فکری و اجتماعی و ابستگی های خانوادگی - قبیله ای - فرقه ای - حزبی و سیاسی لازم نیست میتوان از خانواده ساده ای در شهرک دور افتاده ای بسان اسدآباد همدان بلند شد و بر تارک مبارزات حق طلبی و عدالت خواهی و انسان دوستی نشست و با میراثی بزرگ زندگی این جهانی را بدرود گفت .
- ۲ - برای وصول به بینش درست علمی و مذهبی داشتن تحصیلات زمینهای مذهبی گرچه لازم است ولی کافی نیست باید به تفسیر علوم جدید و مکاتب علمی و اجتماعی دنیای پیشرفته نیز پرداخت و صاحب نظر شد .
- ۳ - مسلمان مسئول و متعهد و مبارز متعلق به ملت خاصی و مکان

معینی نیست - عضو امت اسلامی است و همه جا و هر کجا میتواند دیار او باشد - افغانستان - مصر - هندوستان - ترکیه - ایران عراق - و ... و

- ۴ - برای مبارزه در راه اعتلای امت اسلامی و تجدید بنای تفکر اسلامی و تحقق رنسانس اسلامی از بد گوئی و اتهام و افترا و تهدید و تطمیع و تزویر نباید هراسید و هر کجا که امکان مبارزه نبود بجای دیگر مهاجرت کرد . - خانه مبارز بر دوش او است .
- ۵ - برای تجدید تولد اسلامی در همه جا باید به دشمنان سه گانه اسلام - مستبدین و زمینداران - سرمایه داران و زراندوزان - و روحانیت مسخ شده وابسته و تزویر گران توجه داشت و نقش آنها را خنثی کرد .
- ۶ - و نتیجه این توجه سید به مفاهیم بالا این شد که سید ماههای آخر عمر را ناگزیر به بیماری و غریبی و پریشان خاطری در زیر نظر پلیس مخفی سلطان عبدالحمید می گذراند - وقتی در گذشت جز دو سه تن از آشنایان نزدیک و فضل پاشای علوی (که مردی شجاع بود) دیگر کسی در تشییع جنازه او جرات شرکت نکرد و گمنام در قبرستان " متایخ " استانبول به خاک سپرده شد - مرگ سید حتی در مصر که ارادت مندانش دست پروردگان او غالباً در مسند فتوی و ریاست و امامت نشسته بودند از بیم عبدالحمید اجازه یک اظهار تاسف ساده را نداد . و شیخ محمد عبده که بیش از هر کسی در عالم مدیون سید بود و هر چه داشت از برکت سید جمال الدین داشت (اعتراف خود عبده به تاثیر سید جمال در او چنین حکایت دارد - عبده گفته است پدرم به من حیاتی بخشید که علی محروس (دو برادر کشاورزش) در آن با من سهیم بودند و لی سید جمال به من حیاتی بخشید که من در آن با محمد و ابراهیم و موسی و عیسی و اولیاء و قدسیان شریکم) - حتی نتوانست برای قبول تسلیمت از دوستان مشترک سید ، مجلسی فراهم آورد تا مبدا مورد غضب خلیفه استانبول قرار گیرد - و حالا میتوانید مقایسه کنید مرگ نخستین راهی نهضت رنسانس را در ۸۰ سال قبل در استانبول با مرگ آخرین قهرمان این نهضت ۸۰ روز قبل هواندن و همه چیز را با هم :

و اما دیگر نام‌آور این نهضت بهداری که عنوان معمار تجدید بنای تفکر اسلامی را بخود اختصاص داده است محمد اقبال نویسنده شاعر-فیلسوف - سیاستمدار پاکستانی در ۲۲ فوریه ۱۸۷۷ در شهر سیالکوٹ واقع در پاکستان غربی بدنیآ آمد و در ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ (در ۶۱ سالگی) در گذشت - تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود فرا گرفت و برای تکمیل آن به شهر "لاهور آمد و در آنجا اقبال تحت نفوذ تعلیمات و افکار سیر توماس آرنولد انگلیسی قرار گرفت و توجهش به فلسفه و تمدن مغرب زمین و روش مطالعه و تحقیق انتقادی منطوف گردید در ۱۹۰۵ (۲۸ سالگی) به انگلستان مسافرت کرد و در دانشگاه کمبریج به فرا گرفتن فلسفه مشغول گردید رساله دکترای خود را زیر عنوان "سیر فلسفه در ایران" به زبان انگلیسی تهیه نمود در سال ۱۹۰۸ در دانشگاه مونیخ نیز درجه دکترای فلسفه دریافت کرد و در همین سال به کشور خود مراجعت نمود - اقبال چندین سال رئیس دانشگاه مطالعات شرقی و مدیر گروه آموزشی فلسفه دانشگاه پنجاب بود و در عین حال بکار وکالت دادگستری می‌پرداخت محیط نابسامان زندگی و هم چنین عشق به آزادی، او را به شرکت در فعالیتهای سیاسی علاقمند نمود در سال ۱۹۲۸ به عضویت مجلس قانونگذاری پنجاب انتخاب شد و در سال ۱۹۳۲ در کنفرانس میز گرد لندن برای بنیان گذاری قانون اساسی شبه‌قاره هند و پاکستان شرکت کرد -

گرچه ما او را بیشتر بعنوان یک شاعر شناخته‌ایم لکن اهمیت اساسی اقبال در عقاید فلسفی و طرز تفکر او است و مهمترین اثر مشهورش "احیای تفکر دین در اسلام" که بزبان انگلیسی نوشته شده و به ترکی و فارسی نیز برگردانده شده است - در این کتاب اقبال کوشیده است که باب نویسی در تفکر دینی اسلامی بوجود آورد و با انتشار این کتاب راه برای متفکرانی که ریشه عمیق در سنت و حکمت اسلامی دارند و با فرهنگ و تمدن اروپائی نیز کاملاً آشنا هستند هموار شد تا بتوانند به احیای واقعی تفکر اسلامی بپردازند و راهی را که اقبال با قدم اول در این کتاب آغاز کرد به پایان رسانند و کاروان تفکر و تمدن اسلامی را که امروزه از هر سو

مورد تعرض و حمله است به سلامتی به منزلگه خود رسانند - مبارزه سید جمال با نقش سازشکارانه سید احمد خان در نهضت آزادی مسلمین هند " سبب شد که نهضت راه خود را دنبال کند و با طرد شخصیت‌های معتبر و مشکوک و با منجمدی که اسلام را یا در تعصب و تقلید و عقب ماندگی و ارتجاع نگه می‌داشتند و یا به تجدیدخواهی استعماری و تسلیم در برابر قدرت حاکم می‌خواندند تصفیه شود و در نتیجه نهضت بجای مقامات رسمی روحانی - در چهره مجاهدان ساده و صمیمی و مردم آگاه و مسئول و روشنفکران و دانشمندان نویسندگان و متفکران مترقی و روشنگر و فداکار و بی‌ادعا که اسلام برایشان ایمان بود و عشق ، نه نام و نان و دین برایشان مسئولیت و درد ، نه حرفه و رسم متجلی شد و زمام جنبش از دست و دستگاه "سر سید احمد خان" های سازشکار و "سید عالی محمد" های بیکار وصامت رها شد و در اندیشه و قلم و زبان "محمد اقبال" ها تحقق یافت و بالاخره رهبری نهضت از "خانه" این یا آن مقام روحانی به یک "حزب" منتقل شد و حزب اتحاد مسلمین یا مسلم لیگ تشکیل گردید که در آغاز رهبریش با "علامه اقبال" بود و هدفش بنیاد یک "جامعه نمونه اسلامی" در شبه قاره هند و جهت‌گیری مبارزه‌اش آزادی هند از یوغ اسارت استعمار انگلیس و نجات مردم از بند ذلت ارتجاع و خرافه پرستی و جمود و عقب ماندگی و فقر و جهل ؟ چنانکه از نام کتاب بزرگ اقبال بر میآید "تجدید نظر در اندیشه مذهبی" مسلمین - موقعیت مسلم لیگ در این مرحله ، که بصورت یک جنبش انقلابی افکار را برانگیخت و مسلمین را بیدار کرد و نیروهای ساکن و حتی مجهول را در عمق جامعه کشف نمود و به حرکت آورد ، هم حکومت استعمار انگلیس را به خطر انداخت یعنی "زورمند و استعمارگر را" و هم توطئه‌های پنهانی را که بنام مصالح اسلام و بسود استعمار چیده شده بود در چشم باز مردم رسوا ساخت (یعنی روحانیت وابسته و مزور را) و هم موقعیت اجتماعی و منافع مادی بسیاری از مقامات مرجع مذهبی را که به عوام تکیه داشتند از تعصب و جهل نوده‌های مسلمان هند تغذیه میکردند تهدید کرد (یعنی

سودا گران زر اندوز را) و از طرفی مقامات روحانی هندو را از جان گرفتن و به حرکت آمدن اسلام در هند به وحشت افکند و این بود که دستهای پنهان کبیانی و دستگاههای پیدای استعماری کافر و مسلمان ، مشرک و موحد و زاهد و فاسد را در حمله دسته جمعی و ناگهانی به "مسلم لیگ" بسیج نمود و جناح‌های متضاد را در کوبیدن این مرکز متحد ساخت تا پیشروی آن را فلج کند و در چشم توده مسلمان آلوده نماید و در جامعه تنهایش گذارد بیدفاع و آنگاه زمینه برای نابود کردنش آماده گردد .

— می‌بینید که رشد نهضت بیداری و رنسانس اسلامی در همه جا بر یک روال و شیوه و متکی به اصول واحدی است که سید جمال عنوان کرد و اقبال دنبال کرد و تکیه بر مبارزه با استعمار و استبداد و عوامل بازدارنده انقلاب فکری و کسب آزادی در قدم اول و تحول و تجدید بنای فکری در محیط آزادی در گام بعد و عوامل دشمن نیز همان تثلیث زر و زور و تزویر و در مواقع لزوم تنها و یک صدا و شیوه‌های حمله یکسان — دارالفنون در اسلامبول — مسلم لیگ در پاکستان — ارشاد در ایران — و حتی جنبه‌های خصوصی و فردی نیز در حملات ناجوانمردانه مشابهند — حسد ، خودخواهی — تعصب ، بیسوادی عمومی نفع طلبی‌های فردی و مصلحت پرستی‌های صنفی و کینه‌های مذهبی و دشمنی‌های تاریخی و طبقاتی و ماموریت‌های سیاسی موجب می‌شود که دشمن در مقدمات موفق شده و با شایعه سازی و تحریک جناحهای مختلف دارالفنون را در اسلامبول — اسلام لیگ را در پاکستان و ارشاد را در ایران از چهار سو به تیر باران دشنام و تهمت و حمله و تکفیر و تفسیق و نقد و وعظ و اغوا و اغفال گیرد و بسیاری از بی‌غرضان بی‌خبر را نیز بدبین سازد ولی آگاهی بسیاری از علمای راستین اسلامی و بیداری روشنفکران مسلمان و عطش مردم به رهایی از اسارت و جهل و جور و فقر و خرافه پردازی‌های خسته کننده و بی‌اثر موجب می‌شود که از این مقدمات نتیجه‌ای غایی بدست نیاید و "مسلم لیگ" و "ارشاد" طوفانی از دشواریها و شایعه‌سازیها و حمله‌ها و بحبوحه دشمنی‌ها و خیانت‌ها و خطرات بسوی بیداری و نجات

مسلمانان هند و ایران پیش برود .

مطالعه این ایام برای همه روشنفکران و بویژه روشنفکران مسلمان بسیار آموزنده است و شناخت دقیق "اسلام معاصر" و بویژه "نهضت‌های ضد استعماری و مترقی مسلمانان" از اواخر عصر عثمانی و در دوران سلطه استعماری بر ملل مسلمان "فریضه" علمی و فکری روشنفکران مسئول در دنیای اسلام است و این در واقع همان ضرورتی است که من را بر آن داشت که در این فرصت کوتاه و مغتنم نگاهی کوتاه و گذرا بر سیر تکاملی این نهضت بیانداریم — تا هم از تشابه اسناد و مدارک تاریخی که گاه اعجاب انگیز است بوحثت این تحولات فکری در کشورهای اسلامی و هم‌ریشای بودن آن بی‌بریم و هم شاید شرح حال و وصف دلبران را در حدیث دیگران بتوانیم بازگو کنیم ! که چاره‌ای جز این نیست و اما این آخرین چهره و نزدیکترین آنها به ما و زمان ما که شناختن او شناختن یک شخصیت نهضت نیست شناختن یک مکتب و شناختن یک ایدئولوژی است و آنقدر با ما عجین شده است که شناختن او شناختن شرایط اوضاع و احوال خودمان است دگر شریعتی عنوان یک فصل است و ما با شناختن او اگرمانندی داشته باشد مثل او وارد متنی می‌شویم که عنوانش شخصیت او است و متنش خود ما و اندیشه ما مشکلات و راه‌حلیهای ما است و بگفته خود او شناختن سید جمال و شناختن اقبال و حالا شناختن خود او در زمان ما شناختن اسلام و شناختن مسلمانان و شناختن زمان حال و آینده است و آخر از همه شناختن اسلام دوباره تولد یافته است —

او انسانی است برخاسته از شرق در میان امت اسلامی و در قرن بیستم و مسئول بعنوان بزرگترین بنیانگذار نهضت رنسانس اسلامی ، سید جمال را می‌شناسد و در سیر تکاملی اش به اقبال میرسد و سرانجام خود بر تارک این کمال می‌نشیند و خود یک انسان ، تمام و یک الگوی متعالی بود — او ابعاد اصیل انسان نمونه را که در شخصیت‌های تربیت شده مکتب — علی (ع) — ابوذر — عمار — حجرین عدی بصورت واقعی و عینی وجود داشت نه بصورت سمبل و اسطوره و افسانه که بصورت حقیقی در شخصیت

خود جمع داشت و با شناخت و باز شناخت این شخصیت‌ها - آنان را و مکتب تربیتی آنان را تجدید بنا کرد - او در کار تجدید ساختمان مکتب با فرهنگ خودمان آشنا شد و بهمه معانی و معارفی که موجود بود و بهمه اسناد و تاریخ و شرح حال و عوامل و عناصر شناخت فکر و شخصیت دست یافت و عناصر اساسی را انتخاب کرد و مذهب را کد ره‌فصلش و هر قسمتش در جایی پراکنده بود از نو تدوین کرد و بر این شد که باز انسان نمونه بسازد و ساخت و این مهم را - تجدید حیات شخصیت نمونه انسان مسلمان را در قرن ماضی وجود خود متجلی کرد - او بیداری سیاسی زمان را در خود داشت و هم در اندیشیدن فلسفی و علمی بیا به یک متفکر و فیلسوف و در تاریخ اسلام فراتر از بزرگان صاحب نام و در عین حال کوشنده‌ای که نه بصورت تفننی و علمی و بقول سارتر بشکل تظاهرات روشنفکرانه چپ نماهای سیاسی بلکه بصورت یک انسان متعهد و ملتزم به اوضاع جامعه بشری و اسلامی و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند می‌اندیشید -

او برای درک مفاهیم علمی جدید با اروپا رفت - مکتبهای فلسفی اروپا را شناخت و شناساند اما تسلیم غرب نشد - غرب را تسخیر کرد - و با یک اندیشه انتقادی و یک قدرت انتخاب در قرن بیستم و در تمدن غربی زیست و آنگاه به شرق رسید ولی در شرق هم این بینش را دنبال کرد و درست همانند سید جمال و اقبال که هر دو با توشهای فراوان از غرب ولی مستقل و جدا از غرب بازگشتند و با همان زمینه و فکر شرقی مبارزه را ادامه دادند و او مثل دو بزرگ مرد سلفش بر اساس شناختهایی از فرهنگ غنی جدید و قدیم خود را بر اساس الگوئی که مکتب اعتقادی او یعنی اسلام داده است ساخت یعنی انسانی بر انگاره علی .

- دکتر شریعتی این ساختن را و این خود سازی را آغاز کاری می‌دانست که هر روشنفکر مسلمان بعنوان بزرگترین مسئولیت در ساختمان جامعه خویش دارد و گرچه سید جمال را بعنوان اولین کسی که این خفته عظیم چندین قرن را بیدار کرد می‌شناخت و اقبال را بعنوان نخستین میوه این بذر پاشیده در امت بدست سید جمال معرفی می‌کرد ولی بحق

خود او بزرگترین الگو و سرمشق بسیار شورانگیز در این تجدید ساختمان و رنسانس فکری و مذهبی شد .

- و سرانجام در ۲۹ خرداد امسال در ۴۴ سالگی بتاریخ پیوست .
و می‌بینید که او جوانترین رهبر فقید رنسانس است و عمر کوتاهش گواه رنجهای بسیار او و نهضتی است که او در تکاملش بیش از همه موثر بود -

و اکنون شخصیت ناشناخته او در قالب اسامی جعلی هر روز به نامی معرفی میشود که این خود نشانه شرایط حاکم بر محیط ما است که جعل هر چیز رایج است و واقعیتها باید پوشیده بماند -

- و این با زتشابهی است که بعد از برگ سید جمال و اقبال نیز بوده است و دیدیم که در سوگ سید هیچ سوگواری نتوانست تسلی بخش باشد و در غم نبود این آخرین نیز حتی نامش را در قالب نامهای دیگران باید بشنویم و بخوانیم احسان خراسانی - علی علوی - کمال الدین مصباح - محمد علی اثنی عشری - م رفیع الدین - علی سبزواری زاده - علی سرداری - و شیخ علی اسلام دوست - عبدالخطیب مصری در کتابهای (دوشهید و اقبال - سلمان پاریسی - و از هجرت تا وفات - او مانسیم اسلامی - مردی از ریزه - دروس اسلامی - علی ابر مرد تاریخ - نامه بدفاع از اقبال - آری این چنین بود برادر - روش شناخت اسلام) و با اینهمه نام‌های عوضی که برای از یاد رفتن نام او و یاد او اختراع میشود من از اینجا اعلام می‌کنم که هیچگاه نام این ابر مرد فراموش نخواهد شد همانطور که نام سید جمال - و نام اقبال - و ما راه آنها را و یاد آنها و نام آنها را هرگز از یاد نخواهیم برد . و در پایان اضافه میکنم که بحث در محتوای نهضت رنسانس خود بحث دیگری است که باید در فرصت دیگر بدان پردازیم . و معرفی دیگر نام داران نهضت را نیز -

و بطور خلاصه باید گفت نهضتی را که سید جمال در امت اسلامی مطرح کرد و در معرفی اش تا پایان عمر کوشید - اقبال در پاکستان بشکل

مدرن و سازمان یافته در قالب نمونه‌ای برای دیگر کشورهای اسلامی بدان عمل کرد و شریعتی مجدداً " این اعتراض و این تجدید حیات و تجدید تولد را در تمامی امت اسلامی بشکل کامل و آنچنان که کالون در مسیحیت عملی کرد - اسلام را شناساند - راه را نشان داد - و شخصیت‌های حقیقی مکتب را معرفی کرد - و اکنون برای ما و همه امت اسلام راهی جز پیروی از این نهضت و مکتب نمی‌ماند - همان نهضتی که سید جمال نامش را نهضت سلفیه یعنی بازگشت به حیات گذشته و یا به تعبیر بهتر نهضت باز آوردن حیات گذشته به کالبد مرده و بی حرکت کنونی گذارد و اقبال آن را تجدید بنای فکر اسلامی نامید و شریعتی عنوان تجدید ولادت و رسالت را برای آن انتخاب کرد - تجدید ولادت بعنوان یک عمر انقلابی و اشد پوسیدگی و ضدتخدیر و مرگ و توقف و انحطاط برای رسیدن بیک جامعه متحرک و یک مذهب نیرو بخش و مترقی .

بگذارید سختم را با این شعر که از "مشهد" آوریده است بیابان برم :

بالهایت را شکستند ، اما پروازت را هرگز !
 دستانت را بستند ، اما داستانت را هرگز !
 پاهایت را بریدند ، اما راهت را هرگز !
 لبانت را دوختند ، اما پیامت را هرگز !
 تنت را کوفتند ، اما غرورت را هرگز !
 قامتت را خمیدند ، اما قیامتت را هرگز !
 قلبت را شکافتند ، اما رازت را هرگز !
 خونت را ریختند ، اما آبرویت را هرگز !

اینک

تو ای هرگز بزرگ ای رعد در سکوت !
 ای انفجار فجر ! ظلمت شکاف شب !
 ای قله بلند نجابت ! آتشفشان عاصی توحید !
 ای از تبار پاک ابودر ، رسواگر مثلث تنلیت !
 ای بر صراط راست ،
 تفسیر ناب سوره والعصر !
 ای مرد راستین تشیع ،
 ای وارث حسین !
 ای مومن مجاهد مسئول
 ای شاهد شهید ،
 فرزند "انتظار"
 طوفان "اعتراض"
 ای سنگ رهائی مردم ،
 فریاد دادخواهی مظلوم ،
 ای ن والقلم
 ای چشمه زلال حقیقت
 ای باعث همیشه بعثت ،
 ای باد شرطه ،
 ای قاصد همیشه رویش !
 ای آفتاب مهر ،
 ای آبخار عشق ،
 ای رشته همیشه پیوند
 ای آیت همیشه ایثار ،
 ای مظهر همیشه بیگار ،
 ای خصم هر چه بد ،
 ای یار هر که خوب ،

ای مصلح مسلح بیدار
تا آخرین نفس به خلق وفادار !
ای جنگل همیشه سبزنیایش
ای التهاب دائم ایمان
ای شاعر حفاصه انسان ،
ای شعر ناتمام
اینک که می‌روی به جمع شهیدان ،
— کز ما درود بر ایشان —
لختی درنگ کن ،
و آن پرچم شکوهمند شهادت را ،
در دست ما سپار
تا سرخ سرخ سرخ
در اهتزاز در آریمش
همچنان .

”السلام علینا و علی عبادالله الصالحین“

دکتر شریعتی - شهید دوباره

سخنان دکتر سامی در سالگرد شهادت
دکتر علی شریعتی در مسجد ارگ تهران

بسم الله القاصم الجبارین

بنام خدای ابوذر - خدای مستضعفین ، خدای بیچاره شدگان
تاریخ و زمان خدای همه کسانی که از آغاز تا آخر الزمان و قیام قائم عدل
گستر شکنجه می‌دیدند و می‌بینند ، اما همواره در مسیر ملت ابراهیم و در
وراثت جهان از آدم تا حسین از حسین تا همیشه برای نجات انسانها در
تلاش دائمی‌اند و بنام خدای شهیدان ، شهیدان راه حق ، در همه
مکانها و همه زمانها .

یکسال پیش - اندیشمندی بزرگ ، ستیزنده‌های سترک ، انسانی والا
پژوهنده‌های دانا و مسلمانی آگاه مهاجرا "الی اله از میان ما رفت ، او که
شاهد زمانه بود شهید زمان شد و شهادتش ملتی را و امتی را سوگوار
کرد .

به یاد او که پیام‌آور اسلام راستین بود در اینجا گرد آمده‌ایم تا
یادآور ارزشهای بی‌شمارش باشیم .

و من اکنون از سوی بی‌شمار دوستانش با شما و با همه آنها که او را
می‌شناسند سخن می‌گویم - و این دوباره شهید "دکتر علی شریعتی" را
و کلام او را و گرچه کوتاه - بمیان شما می‌آورم - تا دانسته شود که چرا مرگ

او فاجعه بود و چرا نبودش ملتی را و امتی را سوگوار ساخته است . و چرا شهادت او شهادت دوباره است و اگر بتوانم و بتوانم یادآور اندکی از ارزشهای بی شمارش باشم .

گردد هم آئی ما در خانه خدا برای بزرگداشت او نیست چرا که او بزرگتر از آن است که ما بزرگش بداریم و برای عزای او نیست که برای عزای همه عزیزان و شهیدان ما است و این صدای او است که از خلال سطور و "یاد و یادآوران" بگوش میرسد و فریاد او که :

عزاداری نه یک روز - نه ده روز - نه یک ماه نه دو ماه ، بلکه در تمام سال برای چه ؟

برای اینکه ملتی در شهادت زندگی می کند و باید عزادار باشد و در مجلس عزای خویش ، شهادت را بازگو کند و با یادآوردن از شهیدانش - شهیدانی تازه بسازد .

مجلس عزای ترتیب می دهد ، تا شهادت را به نسل آینده و نسلهای آینده منتقل کند و به این دلیل است که دستگاههای حکومتی با تمامی قدرتشان ، می کوشند تا از برگزاری این مجلس جلوگیری کنند -

این گفته و نوشته "علی" است در سال ۵۱ و امروز در خرداد ۵۷ و برای برگزاری مجلس یادبود او می باید همین کلمات و جملات را تکرار کنیم - و فلسفه تشکیل این مجلس نیز همان فلسفه شیعه است که : به بهانه مرگ برادر - عمو - دایی - پسر خاله و پسر عمه یاران و خویشاوندان را گرد می آورده است و یکباره به کربلا گریز می زده و از حسین و شهیدان شیعه می گفتفاند و آنوقت خبر به داروغه و گزینها و امام جمعههای دولتی می رسیده است و حمله می آورده اند و زیر شکنجه می گرفتفاند و به زندانها می انداختفاند . و با این فرق که امروز بهانه مرگ برای تشکیل این مجلس مرگ عمه و خاله و عمو و دایی نیست بهانه مرگ یک شهید است - شهیدی در غربت و دوباره شهید و بعد از یکسال - و اینجا است که بگفته خود آن شهید هر قطره اشک کلامی است که شهادت را چون پیامی به مردم ابلاغ می کند و به خود تلقین و هر ناله فریادی

است که از حلقوم مظلومی بیرون می برد و ظالمیت دستگاه حاکم را بگوش دنیا می رساند - اینجا است که گریه نشانه آن است که فاجعه ای روی داده و ظلمی صورت گرفته است . " و راستی فاجعه ای و ظلمی صورت گرفته است - چگونه ؟

یکسال پیش در آخرین ساعات قبل از هجرتش به قرآن روی می آورد و برای پدرش چنین می نویسد : اکنون که نزدیک طلوع صبح دوشنبه است (۲۶ اردیبهشت ۵۶) و دو سه ساعتی به حرکت ، پس از نماز صبح که محتاج و مصر از او خواستیم تا در باره این سفرم با من حرف بزنند و حرفش را بزنند ، بالای صفحه نوشته بودند : بدان تکان خوردم ، آیه را خواندم . . . از شوق گریستم :

الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه عندالله و اولئک هم الفائزون بيشرهم ربهم بر حمة الله و رضوان و حنات لهم فیها نعیم مقیم . خالدین فیها ابدان ان الله عنده اجر عظیم

و دو روز قبل بر پشت کتابی می نویسد :

" من در آستانه مرحله نازمای که آغاز کردام و میروم تا " مهاجرا الی اله " سرنوشت دیگری را در ادامه سرگذشت خویش دنبال کنم و . . . " و ۵ سال قبل باز به پدر بزرگوارش نوشته بود - " عمر من دارد به چهل نزدیک میشود خوشحالم که تا اینجا ، روی هم بسلامت آمدم و فکر میکنم اگر خدا هم چنان مرا کمک کند بقیه راه را هم این چنین ببیمایم که هم کوتاهتر است و هم هموارتر چه ، هوس پرستی ، پست پرستی ، پول پرستی و تجمل پرستی و شرکهای دیگر از اینگونه ، که بر سر بزرگراه توحید ، کمین می کنند و جاه و جاله می کنند و بیراهه می سازند و کنار راه معرکههای چشم بندی و مارگری و افسوس برپا می کنند ، در فقای من مانده اند ، چون خاکستری و شاید هم آتشی باز مانده از کاروان - و اگر هم هست نه چندان که زورش بمن برسد " و این نامه چنین بی پایان میرسد که :

"چگونه خدا را سپاس بگذارم که در پیش از آنکه بمیرم ، مردمام و هیچ بندی و باری بریا و بر دوش ندارم و در "خوب مردن" چیزی ندارم که دغدغه از دست دادنش، مرا زبون کند و ناچار شوم که از شریفترین موهبات الهی و انسانی یعنی "شرع" و "عقل" تنها بعنوان دو دستگاه "گلاب دوزی" برای سر شرف خود و شعور خلق استفاده کنم .

و این سیر در نوشتهها و گفتههای او هر چند به عقب باز گردیم همه و همه نشانه از آزادیگی - وارستگی - شهامت و شجاعت - صراحت و صداقت و سرانجام شهادت او دارد . باز هم به عقب بر می گردیم و به جستجوی این ستیز همیشگی در گوهر :

"خورشید در سینه دریا سر زده است و من - در حالیکه همه بودم تمام زندگی کردم به یک "نگریستن مطلق بدل شده است چشم در قلب مذاب خورشید دوختام و هم چون شمع - که در حال گریستن ، خویش قطره قطره می میرد - من در این نگریستن خویش ذوب می شوم و محو می شوم و پایان می گیرم "

با اینها النفس المنظمه - از جعی الی ربک راضیه مرضیه "

- و بدین شکل بود که نگاه کردن - مطالعه کردن - اندیشیدن - جستجو کردن تحقیق کردن - پرسیدن و یافتن - کار همیشه او شد - انگیزه اش در این تلاش همیشگی و در خواندن - جستن - یافتن و گفتن و نوشتن دردی بود که ریشه در جانش داشت - و این درد ناشی از بیماری مرگ آوری بود که در طول زمان به تاریخ و فرهنگ و مذهب مردمان هجوم آورده بود - و او بی قرار و ناآرام از این درد در هر کجا و هر زمان - در کلاس - در مسجد - در حسینیه - در این دانشگاه - در آن مدرسه عالی در این شهر و در آن شهر و در این سالهای اسارت و خانه نشینی - از این خانه بآن خانه رفت و گفت و نوشت چرا که نوشتن و گفتن را بعنوان کار نگزیده بود که این فریاد او بود و صدای تنفسش که بقول خودش اگر نجوید و نیابد و نکوید و ننویسد مرده است - و می بینید که او چگونه در سالهای که نتوانست بگوید و بنویسد سراپا نگاه شد و چشم در قلب مذاب

خورشید و هم چون شمع در حال گریستن ذوب شد و دیگر در میان ما نیست گرچه به تعبیر آن دوست "روحی است که همواره در میان ما است" در دعوتی که ما را باینجا آورد نوشته بودند او که شاهد زمانه بود شهید زمان شد . و این در حق او که به تعبیر من دوباره شهید است درست ترین حرفها است چرا که شهادت در مکتب او سر خلاف مکاتب دیگر یک حادثه نیست - یک درگیری است - مرگ تحمیل شده بر قهرمان است تراژدی است ، در فرهنگ اسلامی او یک "درجه" است وسیله نیست خود هدف است ، اصالت است خود یک تکامل ، یک علو است - خود یک مسئولیت بزرگ است خود یک راه نیم بر بسوی قله معراج بشریت است و خود یک فرهنگ است .

شهید در لغت بمعنای "حاضر" و "ناظر" بمعنای گواه و گواهی دهنده ، و خبر دهنده راستین و امین و هم چنین بمعنای آگاه و کسی که همه چشمها به او است و بالاخره بمعنای نمونه - الگو - و سرمشق است . و او به شهادت زندگی بر بارش و همه گفتهها و نوشتههایش مفهوم کامل یک شهید بود - از وقتی که مکتب واسطه را نوشت و وسط را میان میدان بودن و در زمان بودن و حضور در زمان داشتن معنی کرد و تا روزهایی که در اروپا به تحصیل و تحقیق و مبارزه مشغول شد و تا بازگشت بوطن و در اسارت و در آزادی و در سفر و در حضر همه جا ، در زمان حاضر و بر زمانه ناظر بود آگاه و آگاهاننده و امین و راست و نمونه و سرمشق و شهید بدینگونه بود که این شهید زمان دوباره در ۲۹ خرداد سال قبل شهید شد .

دکتر شریعتی ستیزنده ای سترک - مبارزی بستوه و مجاهدی بزرگ متفکری آگاه و شیری غمرنده در گوهر بود که وجودش در رابطه وسیع و عظیم با توده - با خلق با ناس و تاثیر عظیم کار خلاق و عمیق و پر ثمر او را برای پاسداران زمان غیرقابل تحمل کرده بود چرا که مکتبی را که او به عالیترین ، رساترین و سادهترین و گویا ترین شکلی برای توده بازگو کرده بود سخت مزاحم شرایط حاکم بود و لاجرم به حضورش در زمان

پایان دادند ولی در زمانه جاودانه شد و او این معنا را در شرح حال خودش در کویر چه زیبا آورده است گوش کنید :

ناگهان در . . . شبی که به نیمه راه رسیده بود و ستارگان ناپایدار غروب کرده بودند و . . . ماه به قلب آسمان آرمیده بود و بر سینه آسمان چنان پهن هاله افشانده بود که ستارگان را همه بدور دستها رانده بود . . . فریاد موذنی را که از بالای مناره وسط کویر بانگ "لا" سرداده بود و خلق اله را به بیداری و آگاهی به نزدیک شدن طلوع "فجر" میخواند شنیدند و دیدند که :

مردم خفته ده را که در قطیفه‌های سفیدی که همچون کنف بر بامهای ده پهن گسترده شده بود و آنها را در خود پیچیده بود . تکان داد . برخی نیم خیز شدند برخی برپا ایستادند و برخی پاشدند و برخی براه افتادند - فریاد موذن مناره کویر آنچنان بود که همه از خواب افتاده بودند . شب و آرامش شب در ده بهم خورده بود .

برخی این فریاد را بانگ خروس بی‌محل خواندند و پاسداران سکوت کویر شاه غلامهایی که دوره شش پادشاه را - در مکتبهایی از چپ و راست دیده و آموزش یافته بودند بسراغش فرستادند . اما این بار آنها کور خوانده بودند - در جایی از دعوت امروز آمده بود - به یاد " دکتر علی شریعتی " منادی اسلام راستین که بهتر بود گفته میشد " پیام آور اسلام راستین " چرا که بگفته خود او پیغمبر اسلام دو رسالت داشت یکی رسالت پیغمبری و نبوت و ابلاغ که رسالتی بود چون رسالت پیامبران دیگر پیامی دریافت کرده بود و باید بر مردم میرساند و رساند .

و رسالت دیگر - پیاده کردن پیام ، امامت ، رهبری جامعه ، و آموزش گروهی از انسانها ، برای تشکیل یک امت نمونه در جامعه بشری - اینجا است که رهبری سیاسی و اجتماعی و مسئولیت و تعهد و درگیری و جنگ و جهاد می‌خواهد . این است که پیامبر در دستی پیام دارد و در دستی شمیر یکی نماینده مکتب و نبوت و یکی نماینده رسالت و رهبری امامت -

ایدئولوژی - مکتب و پیام می‌تواند در ظرف ۲۳ سال به خاتمیت برسد اما انجام رسالت اجتماعی بمعنای ساختن امت و ایجاد یک جامعه پاک از آثار جاهلیت و فرهنگ ضد انسانی قدیم و بوجود آوردن نسلی آموخته و خودآگاه با ارزشهای انقلابی جدید و بر اساس مکتب جدید در ظرف یک نسل و دو نسل ممکن نیست پس رسالت اولیه پیامبر - بعنوان ابلاغ کننده پیام و ایدئولوگ رهبر انقلابی پایان یافته و به خاتمیت رسیده است اما رسالت دوم - رهبری جامعه و ساختن امت در طی چند نسل است که استمرار و ادامه می‌یابد و به تکامل میرسد - و او در راه این تکامل سخت موثر افتاد تا آنجا که بمثابه روحی بملت ما و امت ما ارزانی شد - و باسلام تولدی دوباره داد که خود در تفسیر سوره قدر به زیبایی از آن یاد کرده است - و او برآستی پیام آور اسلام راستین بود همان اسلام راستینی که به مسلمان راستینش نایب الامام حضرت امام خمینی در آخرین پیامشان بدان اشاره کرده بودند " ناگاه در ظلمت سر زده و راکد شبی از این شبهای پیوسته - آشوبی ، لرزهای تکان و تپشی که همه چیز را بر می‌شورد و همه خوابها را بر می‌آشوبد و نیمه سقفها را فرو میریزد ، انقلابی در عمق جانها و جوشی در قلب وجدانهای رام و آرام درد و رنج و حیات و حرکت و وحشت و تلاش و درگیری و جهد و جهاد و عشق و عصیان و ویرانگری و آرمان و تعهد ، ایمان و ایثار نشانه‌هایی از یک " تولد بزرگ " شبی آهستن یک صبح ، اسارتی زاینده یک نجات - همه جا ، ناگهان حیات و حرکت ، آغاز یک زندگی دیگر - پیداست که فرشتگان خدا همراه آن " روح " در این شب به زمین ، به سرزمین ، به این قبرستان تیره و تباه که در آن انسانها ، همه اسکلت شده‌اند ، فرود آمده‌اند - این شب شب‌شعری است که صبح عمید قربان را در پی دارد و سنگباران پر شکوه به پایگاه ایلیمی را - شب سیاهی که در کنار دروازه منی است ، سرزمین عشق و ایثار و قربانی و پیروزی !

- آن روح اکنون فرود آمده است - در شب قدر بسر می‌بریم - سالها سالهای شب قدر است - در این شب که جهان ما را در کام خود فرو

برده است و آسمان ما را سیاه کرده است باران غیبی باریدن گرفته است - گوش بدهید زمزمه نرم و خوش آهنگ آنرا می شنوید - حتی صدای روئیدن گیاهان را در شب این گوهر می توانید شنید .
و او در آخرین لحظه ترک این دیار در نامه‌ای که برای پدرش - استادش و مرادش که پدر و استاد و مراد ما نیز هست نوشت احساس این آهنگ خوش را در کلام زیبایش ریخت و نوید داد که " بروشنی محسوس است که اسلام دارد تولدی دوباره میباید - عوامل این بعثت اسلامی وجدانها که عمق و دامنه بسیاری گرفته است متعدد است " و او بعنوان پیام آور این تولد دوباره اسلام شاید مهمترین نقش را در این بعثت بعهده گرفت .

حرکتی که امروز در متن زمان و متن جامعه و صحنه درگیریهای فکری و اجتماعی و عرصه نیروها و جناحها مطرح است - حرکتی که از گوشه محراب و مدرسه و حجره به توی کوچه و خیابان آمده است - حرکتی که در متن اندیشه‌ها و توی وجدان زمان و در صحنه درگیریها حضور پیدا کرده است تا حدود زیادی مرهون دکتري شریعتی است - و این البته بدان معنا نیست که دیگران در ایجاد این حرکت و در ادامه آن و در قوام بخشیدن بدان نقشی نداشته‌اند یا ندارند - ولی در اینجا و امروز ما بنام او و برای او گرد آمده‌ایم و حق این است که سهم او را در این حرکت بشناسیم سهم دیگر رهبران و رهروان محفوظ خواهد بود و در جای دیگر و همه جا به ارزیابی و شناخت و تقویت و تشجیع آن می پردازند و می پردازیم . و این حرکت که در صحنه درگیریها حضور پیدا کرده است بناچار جنبه گرفته و بناچار دشمن و دوستش را می شناسد میداند کجا است - که پس ناچار جهت دارد و وقتی جهت دارد معلوم است که تعامالش بکدام طرف است و تضادش با کدام طرف - و قتیکه مسئله به این صورت - بصورت یک حرکت مطرح میشود - قیام میکند و میایستد و خود بخود به همان اندازه که امکانات تازه بدست میآورد ، به همان اندازه که اوج میگیرد - بهمان اندازه که در زمان حاضر حضور میابد - بهمان اندازه

که غنی می شود - قوی میشود - تکامل پیدا می کند زنده میشود - به همان اندازه هم آسیب پذیر میشود و به همان اندازه هم دچار خطر میگردد و به همان اندازه هم تمامی مخاطرات ، از اطرافش بوی هجوم میآورند و او نیز به همان اندازه باید برای حفظ خودش و شناخت موقعیتش و جهت گیری دولت در برابر این خطرات حساسیت و هشیاری داشته باشد .

اسلام الان دچار چنین شرایطی است . اسلامی که بصورت یک ایدئولوژی اجتماعی انقلابی - انسان ساز جامعه ساز و تغییر دهنده روابط نظام و جو و محیط در آمده است و در میآید و این خود موقعیت بی نظیری است و شاید در طول قرنها . این چنین موقعیتی نداشته ایم حتی در قرون سوم و چهارم و پنجم اسلامی هم که تمدن اسلامی و فرهنگ اسلامی به اوج رسیده است - اما آنچه اکنون مطرح است یک تمدن نیست یک قدرت سیاسی نیست - یک فرهنگ علمی و امثال اینها نیست بلکه یک انگیزش انسانی از درون مردم و از درون وجدانها و یک انقلاب روحی - فکری است که بصورت یک بعثت تازه مطرح شده است و این است که همه چیز را عوض میکند - همه چیز را ویران مینماید و همه چیز را از نو خواهد ساخت - و هم این است آنچه دشمن دارد و هم این است که در همه جا و حتی در نزد قدرتهای بزرگ موجه احساس خطر میشود الان اسلام در ننگنائی قرار گرفته است که از دو سو با هم و با آگاهی بمباران میشود - هم با منفعت ها و قدرتها و طمع های جهانخواری - (استعمار - امپریالیسم جهانی) و هم با مکتبها ایدئولوژیها و مذهب ها و عقایدی که مدعی نجات و دعوت انسان اند و این حرکت را و این اسلام تازه تولد یافته را اگر نگوئیم از دکتري شریعتی داریم باید بگوئیم که او درخشانترین چهره این تجدید تولد اسلامی است و بهمین جهت هم باید تحمل شود و سرانجام دور از ملت و امت خود نابود شود . . .

- و اما نتیجه عمر ۴۴ ساله اش . بیش از صد و پنجاه اثر ماندنی شد که تنها در ظرف یکسال از شهادت او و با تضییقات و مشکلات فراوانی که نشر کتاب عموماً " و نشر آثار او خصوصاً " داشته است . پنجاه و دو

جلد از کتابهای او در ایران و چهار اثر جدید او در اروپا بزبان فارسی و تیراژی بیش از دو میلیون نسخه منتشر شده است - و پارهای از آثار او به زبانهای عربی - انگلیسی و اردو برگردانده شده است که در اقصی نقاط جهان بسان ورق زر دست بدست میگردد . و این ممکن نیست مگر از اندیشمندی بزرگ و پژوهندهای دانا و انسانی والا که ارزشهای بیشمار در اندیشه و عمل داشته باشد او را و شاید بهترین دلیل شهادت او را در آخرین کتابی که مقارن با اولین سالگرد و شهادتش منتشر شده است میتوان یافت - در کتاب "توتم پرستی" در معنای توتم میگوید - از میان اشیا این عالم هر کس خود را با یکی از آنها خویشاوند می یابد احساس می کند که میان او و آن پیوندی است مرموز که حس می شود و وصف نمی شود آن توتم او است - شخصیت خود را در توتم خویش احساس می کند - خود را در آن می بیند - توتم هر کسی خود او است که در خارج از وی وجود یافته و مجسم شده است و بعد در آخر کتاب میگوید :

قلم توتم من است - او نمی گذارد که فراموش کنم - که فراموش شوم که با تب خو کنم - که از آفتاب نکویم - که دیروزم را از یاد ببرم ، که فردا را بیاد نیاورم که از انتظار چشم بوشم که تسلیم شوم - نوید شوم به خوشبختی رو کنم - به تسلیم خو کنم . . .

قلم توتم من است ، او در انبوه قبل و قال های روزمرگی - هیاهوهای بیهودگی - کشاکشهای بوجی - پلیدی های زندگی - پستی های زمین - سبیرحمی های زمان - خشونت خاک و خقارت وجود - شب و روز در دستم بر روی سینهام - پرشور و ملتتهب و بی امان - کلمات خدائی را در خونم در قلبم - در روح یادم - خیالم - خاطرهام و جدانم و خلقتم می ریزد .

قلم توتم من است - توتم مقدسم را نمی فروشم - نمی کشم - گوشت و خونس را نمی خورم به دست زورش تسلیم نمی کنم - که نکرد - به کیسه زورش نمی بخشیم - که نبخشید به سرانگشت تزویرش نمی سپارم - که نسپرد - دستم را قلم می کنم و قلم را از دست نمی گزارم - چشمهایم را

کور می کنم - گوشهایم را کر می کنم - پاهایم را می شکنم - انگشتانم را بند بند می برم - سینمام را می شکافم - قلبم را بیرون می کشم - حتی زبانم را می برم و لبم را می دوزم - اما ملتم را به بیگانه نمی دهم .
قلم توتم من است - امانت روح القدس من است - ودیعه مریم پاک من است - صلیب مقدس من است - دررقای او - اسیر قیصر نمی شوم زرخیرید بیهود نمی شوم - تسلیم فریسیان نمی شوم - که نشد بگذار بر قامت بلند و راستین و استوار قلم به صلیب کشند به چار میخم کوبند - تا او که استوانه حیاتم بوده است . صلیب مرگم شود - که شد - شاهد رسانتم گردد . گواه شهادتم باشد (توجه باینکه این نوشته را دکتر در ۱۳۴۷ در مشهد نوشته است) تا خدا ببیند که به نامجوئی ، بر قلم ، بالا نرفتم تا خلق بداند که به گامجوئی بر سفره گوشت حرام توتم ننشستم - تا زور بداند - زر بداند و تزویر بداند که امانت خدا را فرعونیان نمی توانند از من گرفت - ودیعه عشق را قارونیان نمی توانند از من خرید و یادگار رسالت را بلعیمان نمی توانند از من ربود . هر کس را - هر قبیله ای را توتمی است - توتم من - توتم قبیله من قلم است قلم زبان خدا است - قلم امانت آدم است - قلم ودیعه عشق است - هر کسی را توتمی است - و قلم توتم من است و قلم توتم ما است .

اقره باسم ربك الذی خلق - خلق الانسان من علق . اقره وربك الاكرم الذی علم بالقلم . - نخستین پیام جیوهیل .

و می بیند که او از ده سال قبل و خیلی قبل از آن با قلمش که همیشه در آزادی و اسارت با او بود بجنگ طاغوت رفت و سرانجام طاغوتیان با او و قلمش چنان کردند که ملتی را و امتی را به سوگ نشانند و بدینگونه بود که علی شهید شد . بگذارید در پایان بخشی از یک وصیت نامه او را برای جوانهایی که در مسجد هستند بازگو کنم - تا به رسانشان بیشتر وقوف یابند و شاید در بیان یکی از ارزشهای فراوان دکتر نیز مفید افتد -

آخرین وصیتم به نسل جوانیکه وابسته آنم و از آن میان بخصوص

روشنفکران و از این میان بالاخص شاگردانم که : "هیچوقت جوانان روشنفکرهم چون امروز نمیتوانستند بسادگی مقامات حساس و موقعیتهای سنگین بدست آورند" اما آنچه را در این معامله از دست میدهند بسیار گرانبهارتر از آن چیزی است . که بدست میآورند " و دیگر اینکه نخستین رسالت ما کشف بزرگترین مجهول غامضی است که از آن کمترین خبری نداریم و آن "متن مردم" است و پیش از آن که بهر مکتبی بگرویم باید زبانی برای حرف زدن با مردم بیاموزیم و اکنون گنگیم . ما از آغاز پیدایشان زبان آنها را از یاد بردایم و این بیگانگی ، قبرستان همه آرزوهای ما و عبت کننده همه تلاشهای ما است و آخرین سخنم به آنها که بنام روشنفکری گرایش مذهبی مرا ناشناخته و قالبی میگویند اینک :

دین جوضی گراف و آسان نبود - روشنتر از ایمان من ایمان نبود
 در دهر جو من یکی و آنهم "مومن" - پس در همه دهریک بی ایمان نبود
 ایمان در دل من عبارت از آن سیر صعودی بی است که پس از رسیدن به بام و عدالت اقتصادی " ، بمعنای علمی کلمه و " آزادی انسانی " بمعنای غیر بورژوازی اصطلاح در زندگی آدمی آغاز میشود . -
 و من بعنوان بزرگترین ارزش دکتر شریعتی کشف او را در " زبان توده اسلامی " یادآوری میکنم - و در فرصتهای دیگر به ابعاد دیگری از ارزشهای او توجه خواهیم کرد .

یادش گرامی باد

دکتر شریعتی در مکتب

سخنرانی دکتر سامی در روز شریعتی

۲۶ اردیبهشت ۵۷ - دانشگاه تهران

بنام خدا و بنام مردم - برادر مجاهدم ، سخنانش را با یک شعر به پایان برد ، بگذارید ، من سخنم را بایک شعر آغاز کنم ، چرا که برادر مجاهد شهیدم ، دکتر شریعتی ، شعر را دوست میداشت و گاه خودش نیز شعری نوشت گو این که در خط نوشتنای بنام وصیت خواسته است که همه شعرهای او را بسوزانند ، اما با علاقتیکه من در او ، نسبت به شعر و شعر گوندهایی که امروز رایج است و در بعضی از آنها مفاهیم و معنای انقلابی وجود دارد ، سراغ دارم . بگذارید سخن را با شعری برای او که همین جا پیدا کردم و در دست پسر برومند اوست آغاز کنیم :

صدایم را از زینبیه بشنو . . .

صدایم را از زینبیه بشنو . . .

ای که در خفقان پولادین گویر سکوت

آواز الماس و اورت را بر سینه تیره

آن شب دیجور کشیدی

و خراشی . . . که ته ، شکافی . . . و

شلق بدمید

ای که در زینبیه آرام شدی

ای عصیان تمام که در ایمان مطلق بودی

... آنها که رفتند . گاری حسینی کردند
و تو که مانده بودی ،

گاری زینبی را حسین و اراجام دادی

و اما حال از زینبیه بگو . . .

برای ما که یزید را در عاشورای ذبح کردیم

برای ما بگو . . . حال چه باید کرد ؟ . . .

صدایم را از زینبیه بشنو . . .

ای که از مزینان دمیدی و در زینبیه غروب کردی

فرشیان . . . این انتهای گویر . . .

که سکوت بود و سکوت

که . . . ناگهان خروس بی محل ، این آشفته بال و پیر خونین

زبان سرخش در گام کف آلودش جنبید و خواند . . .

خروس میخواند

این خروس چیست که در دل سنگی این شب ظلم رسم خواندن نمیداند ؟

مگر سحر شده است ؟ . . .

شب زنده داران نشر کردند که صبح دمیده . . .

ولیکن ، کلاغان ، این حامیان سیاهی شب ، منقار بر فرقش کوبیدند

که . . . نه . . .

سحر دور است و اکنون

شب است و سنگین شبی ،

که ما پرده زخیم شب را همی می بافیم ، تا سر رشته صبح گم شود .

ولی خروس . . .

نه . . . سر سبز داشت را که بر باد دهدونه . . . سرسبز

که پر باد شود

روئین تن بود . . . روئین تن

و با صدای خون بارش ، بر صفحه شب خون پاشید ،

که صبح مرا از دل شب بیرون کشد ، که زمان فارغ شدن بود

که شب آهستن از روز بود . . .

صبح شد . . . ولی بی او . . .

که خروس را یک دشمن نبود !! . . .

گرگ بود ، روباه بود . . . و خان محل هم . . .

صدایم را از زینبیه بشنو . . .

که امروز بعد از تو باید ،

علی وار درد کشید و علی و اسکوت کرد و علی وار سخن گفت و

علی وار . . .

ای که همچون گرگدن تنها سفر کردی . . .

بی ترس موج ، مشتاق درد . . .

و شب بر بالای سرت ایستاده بود و دشت در زیر پایت گسترده و راه در

برابرت ، و چشم براه هر قدمت " و تو چشم دوخته میرفتی و میرفتی . . .

ابوذر وار ، چه میگویم ، علی وار . . .

و رفتی و هجرت یا گریز از مرز بدنامی ،

. . . و از زندان سکندر پریدی

و هجرت از فنا به جاودان . . .

و باز ما ماندیم و شهر پر طپش . . .

و اکنون ای مهاجر زمان ،

ای که هاجر وار هجرت کردی . . .

روز هجرتت مبارک . . .

صدایم را از زینبیه بشنو . . .

ای فریاد زمان ما . . .

که تو آنقدر بزرگی که حضورت را دشمنانت هنوز احساس میکنند

که تو آنقدر بزرگی که حضورت را دشمنانت هنوز احساس میکنند

و با نام علی . . . علی را لوث میکنند .

که تو سمبل زمانی

اکنون از زینبیه نگاه کن .

بنگر . . . چرا که نگاه تو زمان و مکان نمی‌شناخت
 بنگر . . . بلندی عظیم و پر وقار فریادت را
 تجسم سخنانت را . . .
 انسان ایده‌آلت را . . .
 امام امتت را . . .

در قامت رشید "روح خدا"

بعد از سخنان مجاهد سترگ ، طالقانی و استاد بزرگ من و ما شریعی ، و سخنان برادر مجاهد در باره ویژگیهای شخصیت برادر شهیدمان ، دکتر شریعی ، و بعد از خستگی شما در این مدت توقف ، در این خانه دانش ، جایی برای صحبت باقی نیست . بخصوص که من در مقدمه صحبت برادر مجاهد دیگری صحبت میکنم که حق صحبت با او خواهد بود . من را خواهید بخشید اگر کوتاه به شما تصدیع میدهم و اصلاً" دیگر جای صحبتی نیست . صحبت از شخصیت دکتر شریعی بطور مجرد ، از نظر من و از نظر خود او ، که هر وقت راجع به شخصیتها و قهرمانها و مجاهدان صحبت میکرد ، بطور مجرد مطرح نیست . اصلاً" دکتر شریعی بعنوان یک شخص و یک شخصیت مطرح نیست . دکتر شریعی در مکتب مطرح است ، دکتر شریعی ، آنطور که بما آموخت و آنطوریکه در سیر گفتهها و نوشتههای او پیدا کرده‌اید و پیدا کردیم همیشه قهرمانان را در قالب مکتب و ایدئولوژی به ما معرفی کرده است .

او اصولاً" نمونه‌سازی و نمونه برداری و ساختن انسانهای نمونه را از ویژگیهای مکتب و از اختصاصات شیعه میدانند و بهمین علت هر وقت صحبت از مکتب و معرفی مذهب بود ، یکی از راههایی را که برای شناخت مکتب و مذهب ، همیشه راهنمایی میکرد ، معرفی کردن الگوها و نمونههایی است که در مکتب پرورش یافته باشند . اصولاً" تا آنجا که من با او آشنا بودم ، راه اساسی ، برای شناخت مکتب را از راه شناخت دست پروردگان مکتب میدانست و چقدر درست ، چون تبیین مکاتب و توضیح و شناخت مکاتب از طریق کتابها و نوشتهها و معرفی‌های ذهنی ، همیشه امری ذهنی

است . ادعا در طول تاریخ بسیار بوده است اما وقتی مکاتب ، ذهنیتشان را در قالب وجودی قهرمانان نشان میدهند ، آنجا دیگر ادعا نیست آنجا عینیت است ، آنجا مسئله ایزدکنیو است ، میشود دید و گفت که این مکتب و این ایدئولوژی ، این نمونهها را ساخته است من به شخصیت دکتر شریعی همیشه چنین نگاه کرده‌ام . دکتر شریعی ، نمونه و الگوی انسان در اسلام است ، او خود به تحقیق مبارز ، مجاهد قهرمان و انسان ساخته مکتب و ایدئولوژی اسلام بود و بنا براین هر گاه میخواهیم شریعی را بشناسیم ، بهتر است خود مکتب را بشناسیم یا هر گاه که میخواهیم مکتب را بشناسیم ، بهتر است شریعی و شریعی‌ها را بشناسیم اینجاست که مسئله شخصیت شریعی بعنوان یک موجود قابل بحث در مکتب و نمونه و الگو مطرح است . شریعی کیست ؟ شریعی کسی است که در تجدید بنای اسلام و در تاریخ رنسانس ، جای مشخصی دارد و ستاره درخشان این مسیر تاریخی تجدید حیات و تجدید بنای اسلامی است . او معتقد بود تا اسلام در پوسته‌های جامد موروثی ، بی‌مسئولیت و مثل هر عقیده دیگر به شکل فردیش مطرح بشود ، دشمن نخواهد داشت ، اصلاً" خطری ندارد ، اما وقتی مذهب بشکل راستین همراه با تعهد و مسئولیت ، بشکل یک موج ، بشکل یک دعوت ، بشکل یک رسالت ، بشکل یک نهضت با مسئولیت و بصورت ساختن ، بصورت عامل رفتن انسان و جذب یک نسل مطرح بشود دشمن پیدا میکند . شریعی کسی بود که این مذهبی را که در برابرش دشمنان را مشخص میکرد بما معرفی کرد ، مذهبی "میان میدان" ، ام‌وسط را .

حالا که امه وسطا رابه‌میان کشیدیم ، اجازه بدهید این را عرض بکنم با استفاده از تعلیمات مکتبی که عمیقاً" به آن عشق می‌ورزید و ایمان داشت . همیشه آزاد فکر بود ، همیشه به آزادی اندیشه احترام میگذاشت

وقتی که با مادر مدرسه و در مکتب پدر بزرگش ، درس میخواند وقتی به امهوسطا میرسد ، سالهایی را میگویم که در مشهد سلسله مقالات مکتب را در روزنامه محل شهر مامینوشت ، تفسیرش همان بود که ظاهراً " وقتی آدم به امهوسطا ، در قرآن بر میخورد ، بفکرش میآید که این امتی است که از نظر جغرافیایی و موقعیت سیاسی مثل بندی در میان کره زمین هست همینطور تا حالا هم وقتی روی نقشه نگاه می‌کنیم می‌بینیم ، کشورهای اسلامی دارای یک چنین موقعیتی هستند بنا براین تبیین امه وسطا یعنی امتی که وسط زمین قرار گرفته .

اما آزادی اندیشه و فکر به او اجازه میدهد که هر وقت لازم است ، در این دید نسبت به این کلام تعبیر بدهد ، این تعبیر را بدهد و هراس نداشته باشد و می‌بینیم که آخرین نوشته‌های او وقتی صحبت از امه وسطا هست ، صحبت از این که ، مادین و ایدئولوژی و مکتب واقعی داریم ، در وسط میدان ، نه در میان محراب و در میان حجره ، او مذهب را از حجره و از محراب به میان میدان کشید و به میان خلق ، و به همین علت با او دشمنی میشده و هنوز هم میشود سیر تاریخی هجرت را در اینجا ، پدر بزرگوارش ، برای ما بازگو کردند و یک واقعیت تاریخی دیگر واقعیتی است شهادت دادن ، شهید گفتن ، واقعه دوباره اسلام آوردن بهترین مسلمانان در طول تاریخ ، برادر مجاهد من در اینجا یکبار دیگر مطرح کرد اسلام آوردن حسین ، شهید بزرگ شیعه که یکبار دیگر شهید گفت ، شهید دوباره ابوذر را و شهید دوباره علی شریعتی را که برای شما خواند و من میخواهم شهید دوباره خود این برادران مجاهد را بگویم ، در همین روزها در روزنامه‌ها ما یکبار دیگر دیدیم ، کسانی که با همه وجودشان تجسم اسلامند ، و خون پاکشان به نهضت ما و به حرکت ما پویایی بخشید و تحرک داد ، یکبار دیگر شهید گفتند ، چرا؟ این سیر تاریخی است ، این نشان دهنده حرکت آن مذهبی است که دکتر شریعتی یکبار دیگر آن را به میان امت آورد و به ما معرفی کرد ، مذهبی که در عین واقعیت و عینیت و راستی و وضوح و تثبیت شدن در میان امت ، باید یکبار دیگر

اشهد بگوید و یکبار دیگر شهید را تکرار بکند تا به رسمیت شناخته بشود چرا؟ دیشب در صحبت دیگری در همین روبروی این دانشگاه و در آن دانشکده دیگر به همین مناسبت و به مناسبت شب هجرت برادر شهیدمان من این مطلب را عرض کردم که مثل اینکه اصلاً " تاریخ در حال تکرار شدن است و از نظر آنچه که ما این روزها شاهدیم مثل اینکه مادر زمان علی هستیم ! مثل اینکه یکبار دیگر باز واقعه صفین ، با زبالا رفتن قرآن بر سر نیزه ، باز طلحه و باز زبیر ! بنابراین اگر شریعتی مطرح است بخاطر شخصیتی است که در مکتب دارد و بخاطر معرفی است که از مکتب به ما داده ، از این جهت است که برای ما مطرح است و گرنه شخص شریعتی بعنوان یک فرد هیچگاه مطرح نبوده ، شهید شریعتی احتیاج به معرفی و احتیاج به تعیین ویژگیهای شخصیتش ندارد بخاطر اینکه اگر او از فلسفه شهادت صحبت کرد ، این شهادت را هم در حیاتش داشت ، او شهید زنده بود ، چرا که شهادت به تعبیر او یعنی شاهد بودن و حاضر بودن و ناظر بودن در زمان زمانه ، که او در زندگیش نیز چنین بود و حالا بعد از مرگش نیز با آثارش ، با گفته‌هایش ، با نوشته‌هایش ، همچنان شاهد در این محفل و در همه محافل و در همه زمانه و در همه زمان است بنابراین احتیاج نیست که ما او را به نام شهید در اینجا بیاد بیاوریم او همیشه در یادهاست ، همیشه حاضر است و همیشه ناظر ، بگذارید با این سخن کوتاه صحبتیم را به پایان بریم ، گفته خود دکتر شریعتی است ، که وقتی ما این مذهب را به میان امت ببریم ، و وقتی امهوسطا شد یعنی مذهبی که در حال جنگ با دشمنان و رقبایش در میان نه میدان قرار گرفت ، بخاطر در میدان قرار گرفتن بخاطر در وسط گود بودن ، جهت پیدا میکند یعنی معلوم میشود ، کجا ایستاده ، این یک امر طبیعی است ، این جاست که دوست و دشمن پیدا میکنیم ، بنابراین تعجب نکنید که حرکت ما و جنبش ما در سیر تاریخیش ، از رنسانس ، از آغازش تاکنون ، در سیر این مبارزات ، از نقطه‌های عطفی گذشته ، که شاید زیباترین و حساس ترین نقطه عطفش درست در ۱۵ خرداد ۴۲ و از قیام توام با شهادت انبوهی از

هموطنان ما و از نقش موثر زعیم و رهبر بزرگ جنبش امام خمینی باشد .
 این نقطه ، نقطه عطف اساسی در طول تاریخ یکصد ساله مبارزه مسلمانان
 این کشور است چرا ؟ بدلیل اینکه ، مبارزه از این نقطه عطف ، معنای
 مکتبی و ایدئولوژیک خاص خودش را پیدا کرده یعنی مذهب دارای یک
 واقعیت مجسم ، در وجود امام و یک فرهنگ آگاه و روشن در وجود شریعتی
 و یک تجسم عینی ، در وجود همه شهدای مجاهد ما در طول تاریخ ۱۵
 ساله ما قرار گرفت و به شکل یک مذهب و یک مکتب در میدان و در وسط .
 بنابراین چپ و راست پیدا کرد . دشمن پیدا کرد و در برابر ما جبهه‌گیرها
 شروع شد و امروز دقیقاً " این جبهه‌گیرها هنوز هم وجود دارد جبهه‌های که
 ما داریم به دو شکل است یکی جبهه با دشمن ، جبهه با امپریالیسم ،
 جبهه با استعمار که از نظر هدف با ما مخالف است یعنی دشمن صریح
 ماست ، بنا براین دعوی ما با این دشمن شناخته شده ، مشخص و با
 معیارهای یک جنگ ، هم چنان ادامه خواهد یافت و دومین (دشمن نباید
 گفت) رقیب این مکتب (بهتر است باصطلاح خود دکتر شریعتی کلمه رقیب
 را بکار ببریم .)

همین کسانی که مدعی شعارهایی هستند که این امم‌وسطا و این
 مکتب واسطه و این مذهب هم همان شعارها و همان هدفها را میگوید
 همان چیزی که آقای طالبانی میگفتند در زندان هم ، ما این مباحثه را
 داشتیم و میگفتیم بیائیم حرفهایمان را بزنیم ، که هر دو یکجور شعار
 میدهیم ، بیائیم ، ببینیم ، واقعیت در کجاست ؟ و امروز در گفته‌های
 دیگران هم‌ملین را می‌بینید بنابراین مکتبی که امروز در جامعه ما مطرح
 است ، از یک طرفش رقیب و از یکطرفش دشمن ، قرار گرفته ، ما با آگاهی
 کامل در میان میدان و در این مبارزه ، حاضر و ناظر و شهید هستیم و
 خواهیم بود . من با درود به شریعتی و همه مجاهدان خلقمان ، صحبت را
 به پایان می‌برم .

رویش شاد و بادش گرامی باد



قیمت: ۳۵ ریال